



زبان و ادبیات فارسی (عمومی)

(پیش دانشگاهی) (ترم دوم)

تهیه و تنظیم: عقیل پورخلیلی

این دیده به سیل کوهساران ماند
انگشت گزیدنی به یاران ماند

این عمر به ابرِ نوبهاران ماند
ای دوست، چنان بزی که بعد از مردن

* درس پانزدهم *

درآمدی بر ادبیات تعلیمی (شعر تعلیمی)

** تاریخ ادبیات :

* یکی از گسترده ترین و دامنه دارترین اقسام شعر در ادبیات فارسی ، شعر تعلیمی است .

* قصد گوینده و سراینده در این نوع شعر ، تعلیم و آموزش است .

* ماده ی اصلی شعر تعلیمی چیست ؟ علم ، اخلاق و هنر ؛ یعنی حقیقت ، نیکی (خیر) و زیبایی

* شعر تعلیمی چند نوع است ؟ توضیح دهید .

دو نوع است ؛ نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است (حوزه ی اخلاق) و نوعی که موضوع آن حقیقت و زیبایی است

(شعرهایی که مباحثی از علم یا ادب را می آموزند .)

* شعر تعلیمی که قصد آن آموختن حقیقت و علم است :

در این نوع شعر ، شاعران قالب شعر یعنی وزن و قافیه و دیگر ظرافت های خاص شاعری را برای آموزش موضوعی خاص

به کار برده اند . مانند نصاب الصبیان از ابونصر فراهی که در تعلیم لغت سروده شده است .

* فرق این دو نوع شعر تعلیمی :

شعرهایی که قصد آنها آموختن حقیقت و علم است ، از نظر خیال انگیزی و زیبایی هنری معمولاً قوی و پرمایه نیستند

ولی شعرهایی که به بیان نیکی ها و اخلاق می پردازند ، از جنبه ی هنری به نهایت قوت و قدرت و زیبایی و آراستگی می

رسند .

* شعر تعلیمی در ادب فارسی از ادبیات غرب وسیع تر است .

* نثر و شعر تعلیمی : هم به صورت داستان هایی از حیوانات در آثاری چون کلیله و دمنه ، مرزبان نامه ، مثنوی مولوی و

پوستان و گلستان سعدی آمده است و هم به صورت حکایات ساده و سخنان پند آموز و حکمت آمیز در قالب قطعه و غزل و

قصیده و رباعی

* شعرهای تعلیمی در قدیم : پیشتر شامل سروده های اخلاقی و مذهبی و عرفانی بوده است .

* از انقلاب مشروطه به بعد ، اشعار تعلیمی ، با درون مایه های سیاسی و اجتماعی و روان شناسی نیز به وجود آمدند .

* آمیختگی اشعار تعلیمی با زمینه های غنایی : جنبه ی شاعرانه ی اشعار تعلیمی در ادب فارسی بسیار قوی است و این

گونه اشعار در کشور پیشتر جنبه ی غنایی یافته است ؛ زیرا با شور و احساس شاعر نسبت به مسائل اخلاقی ، تعلیمی ،

اجتماعی ، عرفانی و مذهبی همراه است . بدین روی ، اشعار سیاسی و عرفانی و اخلاقی ما در آثاری چون دیوان ناصر خسرو

، حدیقه ی سنایی ، کلیات شمس مولانا و پوستان و غزلیات و قصاید سعدی و غزلیات حافظ دارای جنبه ی غنایی نیز

هست .

* از نمونه های شعر تعلیمی در ادب اروپایی : بهشت گمشده اثر جان میلتون ، کمدی الهی اثر دانته

poorkhali

** تاریخ ادبیات :

* سعدی نامه یا بوستان :

- اثر شاعر و نویسنده ی ایرانی ، سعدی شیرازی

- در سال ۶۵۵ نگارش یافت .

- بوستان پر وزن شاهنامه سروده و در ده باب تنظیم شده است .

- این ده باب ، مدینه ی فاضله ی سعدی (شهر آرمانی سعدی) را ترسیم می کند .

- شعر زیر از ابتدای باب هفتم (گفتار اندر فضیلت خاموشی) انتخاب شده است .

(پرورده گوئی)

اگر پای در دامن آری چو کوه / سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

* پای در دامن آوردن : کنایه از گوشه گرفتن * سر از آسمان گذشتن : کنایه از به مقام بلند رسیدن

* مصراع دوم : اغراق * کوه و شکوه : جناس ناقص * تشبیه در مصراع اول : تو به کوه تشبیه شده است .

* پا و سر : تناسب یا مراعات نظیر * کوه : در این درس نماد گوشه نشینی و خاموشی و سکوت

* اگر همانند کوه گوشه نشینی و سکوت را پیشه کنی ، به بزرگی و مقام بلند دست خواهی یافت .

زبان درکش ای مرد بسیار دان / که فردا قلم نیست بر پی زبان

* زبان درکشیدن : کنایه از ساکت و خاموش بودن * فردا : مجازاً روز قیامت

* قلم : مجازاً بازخواست و حسابرسی * بی زبان : انسان لال ؛ کنایه از کم سخن

* ای انسان دانا ، خاموش باش و کم حرف بزن ؛ زیرا در قیامت بی زبان و لال از نظر گفتار ، بازخواست نخواهد شد

صدف وار گوهر شناسان راز / دهان چز به لؤلؤ نکرند باز

* گوهر شناس : استعاره از سخن شناس و سخن دان . انسان آگاه و دانا * گوهر شناسان به صدف تشبیه شده است .

(وار : ادات تشبیه) * صدف : نماد خاموشی * لؤلؤ : مروارید ؛ استعاره از سخن با ارزش

* صدف . گوهر . لؤلؤ : تناسب * دهان باز کردن : کنایه از سخن گفتن * راز و باز : جناس ناقص

* انسانهای سخن شناس و دانا ، همیشه سخن با ارزش و بجا از دهانشان بیرون می آید .

فراوان سخن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر در خموش

* آکنده : پر * آکنده گوش : کر . ناشنوا * نگیرد : اثر نمی کند

* سخن . گوش . نصیحت : تناسب * مگر : بجز

* انسان پر حرف ، به سخن کسی گوش نمی دهد ؛ نصیحت و اندرز فقط در انسان کم حرف و ساکت اثر می کند .

poorhadli

چو خواهی که گویی نفس بر نفس / نخواهی شنیدن مگر گفت کس

* نفس بر نفس : کنایه از پی در پی و پشت سرهم * مگر : این کلمه از « مه » علامت نفی و « اگر » کلمه ی شرط ساخته شده است ؛ یعنی : نه اگر . بی شرط . بی هیچ شرطی . به تحقیق . حتماً . هر آینه (قید تأکید) * گفت : اسم است .
* اگر بخواهی پشت سرهم و پیوسته سخن بگویی (پرحرفی کنی) ، بدون تردید سخن دیگران را نمی توانی بشنوی .

نپاید سخن گفت ناساخته / نشاید پریدن نینداخته

* ناساخته : نسنجیده * نینداخته : اندازه نکرده

* مصراع دوم : تمثیل یا اسلوب معادله (معادل « گز نکرده پاره کرده »)

* نباید نسنجیده سخن گفت ؛ همان گونه که بریدن پارچه قبل از اندازه گرفتن ، شایسته نیست .

تأمل کنان در خطا و صواب / به از ژاژ خایان حاضر جواپ

* تأمل کنان : کسانی که تفکر می کنند . * خطا و صواب : تضاد

* صواب و جواب : جناس ناقص * ژاژ : گیاهی خاردار

* خابیدن : جویدن * ژاژ خایان : کنایه از بیهوده گویان . یاوه گویان * صواب : درست و شایسته

* کسانی که در باره ی درست یا نادرست بودن سخن خود اندیشه می کنند ، بهتر از حاضر جوابانی هستند که بیهوده گویی می کنند .

کمال است در نفس انسان سخن / تو خود را به گفتار ناقص مکن

* سخن در وجود انسان ، نشانه ی کمال و ارزش انسان است ؛ پس تو به خاطر سخن نادرست و نسنجیده ، خود را بی ارزش و پست نکن .

کم آواز هرگز نیپینی محجل / جوی مشک بهتر که یک توده گل

* کم آواز : کم حرف * مشک : استعاره از سخن سنجیده و درست

* گل : استعاره از سخن نسنجیده و نادرست و بیهوده * جو : کنایه از اندک * توده : کنایه از زیاد

* مصرع دوم : تمثیل یا اسلوب معادله * « که » به معنی « از » می باشد .

* انسان کم سخن ، هرگز شرمنده نمی شود ؛ همانطوری که مقدار اندکی از مشک ، با ارزش تر از انبوهی گل است .

حذر کن ز نادان ده مرده گوی / چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

* حذر کن : دوری کن * ده مرده گوی : کسی که به اندازه ی ده نفر سخن می گوید . * نادان و دانا : تضاد

* از انسان نادانی که به اندازه ی ده نفر سخن می گوید ، دوری کن ؛ همانند دانا یک سخن بگو ولی سنجیده و با ارزش .

صد انداختی تیر و هر صد خطاست / اگر هوشمندی ، یک انداز و راست

* تیر : استعاره از سخن * مصراع اول : کنایه از پرگویی و بیهوده گویی

* یک انداز و راست : کنایه از اینکه سخن کم و درست بگو .

* بسیار سخن گفتی در حالی که تمام آنها بیهوده و نادرست و نسنجیده بود ؛ اگر انسان دانایی هستی ، یک

سخن بگو که آن سخن سنجیده و درست باشد . (بیشتر ابیات بالا در نکوهش پر حرفی و بیهوده گویی و ستایش سنجیده و کم سخن گفتن است .)

چرا گوید آن چپز در خفیه مرد / که گر فاش گردد ، شود روی زرد ؟

* خفیه : پنهان . پنهانی * روی زرد شدن : کنایه از شرمندگی * مرد و زرد : جناس ناقص * خفیه . فاش : تضاد

* چرا باید انسان در پنهان سخنی را بگوید که اگر آشکار شود ، شرمنده و خجالت زده گردد ؟

(در نکوهش غیبت و بدگویی از دیگران)

مکن پیش دیوار غیبت بسی / بود کز پیشش گوش دارد کسی

* بسی و کسی : جناس ناقص * پیش و پس : تضاد * بود : ممکن است . شاید

* گوش داشتن : کنایه از دزدیده گوش کردن * یادآور ضرب المثل « دیوار موش دارد و موش گوش دارد »

* پیش دیوار هم زیاد از کسی غیبت و پشت سرگویی نکن ، شاید در پشت دیوار کسی به سخنانت گوش بدهد .

درون دلت شهر بند است راز / نگر تا نیبند در شهر باز

* شهر بند : زندانی * تشبیه : راز به شهر بند * در شهر : استعاره از دهان

* شهر : استعاره از دل * راز و باز : جناس ناقص

* رازها و اسرار انسان ، درون دل زندانی هستند ؛ مواظب باش تا دهانت بیهوده باز نشود و اسرار آشکار نگردد .

از آن مرد دانا دهان دوخته است / که بیند که شمع از زبان سوخته است

* دهان دوختن : کنایه از خاموشی گزیدن . کم سخن گفتن * شمع : نماد پرگویی * زبان : استعاره از فتیله ی شمع

* تشخیص و استعاره مکنیه : زبان داشتن شمع * زبان و دهان : تناسب * دوخته و سوخته : جناس ناقص

* مصراع دوم حسن تعلیل دارد ؛ شاعر علت سوزان و شعله ور بودن شمع را پرگویی آن می داند یا اینکه علت سکوت

خردمند را دیدن سوختن شمع از طریق زبانش می داند .

* انسان دانا به این خاطر سکوت و کم حرفی را پیشه ساخته است که می بیند شمع به خاطر داشتن زبان (فتیله)

سوخته است .

poorkhali

** خودآزمایی :

- ۱- دو صفت انسان کم گو و پرگو را از نظر سعدی بیان کنید :
- صفت انسان کم گو : خموش . بسیار دان . گوهر شناس . کم آواز / صفت انسان پرگو : آکنده گوش . تراشخای . نادان
- ۲- دو نماد خاموشی را در این درس نشان دهید : صدق . مشک . کوه
- ۳- معادل مثل « گز نکرده پاره کردن » در کدام بیت درس دیده می شود ؟
نیاید سخن گفت ناساخته نشاید پریدن نینداخته
- ۴- بیت « کم گوی و گزیده گوی چون دُر / تا ز اندک تو جهان شود پُر » ، با کدام بیت درس ارتباط معنایی دارد ؟
حذر کن ز نادان ده مرده گوی چو دانا یکی گوی و پرورده گوی
- ۵- منظور سعدی از مصرع « فراوان سخن باشد آکنده گوش » چیست ؟ آدم پرگو ، نصیحت نمی شنود .
- ۶- شعر درس از کدام نوع شعر تعلیمی است ؟ اخلاقی
- ۷- شعرهای تعلیمی دوران گذشته با اشعار تعلیمی عصر مشروطه چه تفاوت محتوایی دارد ؟
موضوع شعرهای تعلیمی قبل از مشروطه بیشتر اخلاقی ، عرفانی و مذهبی است اما بعد از مشروطه موضوعات اجتماعی ، سیاسی و روان شناسی نیز موضوع ادبیات تعلیمی شد .



* درس شانزدهم *

** تاریخ ادبیات :

* تذکره الاولیا :

- اثر منثور عطار

- شرح حال هفتاد و دو تن از عارفان بزرگ و ذکر داستان ها و گفته های آنان

- هر بخش این کتاب مخصوص یکی از مردان حق است .

- پس از عطار نویسنده ای ناشناس بخش هایی بر تذکره الاولیا افزوده است که شامل پیوست تا پیوست و پنج بخش است و پرمایگی هفتاد و دو بخش اصلی را ندارد .

(ذکر حسین بن منصور حلاج)

+ آن قتیل الله فی سبیل الله ، آن شیر بیشه ی تحقیق :

* قتیل : کشته شده * شیر : استعاره از حلاج * بیشه ی تحقیق : اضافه ی تشبیهی

* آن کشته ی در راه خدا ، آن کسی که در یافتن حقیقت شجاع بود .

+ آن شجاع صفر صدیق ، آن غرقه ی دریای موج ، حسین بن منصور حلاج ، رحمه الله علیه :

* صفر : کسی که صف لشکر را می برد و پیش می رود . دلیر * صدیق : راستگو * غرقه : غرق شده

* دریای موج : استعاره از عشق الهی * حلاج : نام عارفی است . (در لغت یعنی پنبه زن)

+ کار او کاری عجب بود و واقعات غریب که خاص او را بود :

* واقعات : وقایع * غریب : ج غریبه . نادر و نو و عجیب

* واقعات غریب : در گذشته صفت و موصوف را گاهی در شمار با هم مطابقت می دادند . (وقایع عجیب و شگفت انگیز)

+ مست و بی قرار و شوریده ی روزگار بود و عاشق صادق و پاک باز :

* شوریده : عاشق * پاک باز : پاک باخته . خالص

+ جدّ و جهدی عظیم داشت و او را تصانیف بسیار است :

* جدّ و جهد : تلاش و کوشش * تصانیف : نوشته ها ، ج تصنیف

* (در راه حق) بسیار اهل تلاش و مجاهده بود و نوشته های زیادی دارد .

+ فصاحتی و بلاغتی داشت که کس نداشت :

* صحبت : هم نشینی * فصاحت : شیوایی و روانی سخن

* بلاغت : چیره زبانی . بلیغ و رسا و زیبا سخن گفتن

* و در هم نشینی و شیوا و رسا سخن گفتن ، کسی مثل او نبود .

+ و اغلب مشایخ در کار او ابا کردند :

* بیشتر صوفیان ، از تأیید افعال و آثار حلاج خودداری می کردند . (او را انکار می کردند .)

poorkhali

+ و گفتند : او را در تصوف قدمی نیست :

✳️ و می گفتند که او در تصوف مقام و جایگاهی ندارد و صوفی واقعی نیست .

+ مگر ابو عبدالله خفیف و شبلی و ابوالقاسم قشیری - رحمهم الله - چنان که استاد ابوالقاسم قشیری در حق او گفت : ✳️ ...

« اگر مقبول بود ، به ردّ خلق مردود نگردد و اگر مردود بود ، به قبول خلق مقبول نگردد . » :

✳️ اگر مورد قبول و تأیید خداوند باشد ، با عدم توجه و مخالفت مردم ، از درگاه الهی رانده نمی شود و اگر رد شده و رانده شده ی درگاه الهی باشد ، با تأیید و حمایت مردم ، مورد قبول و توجه خدا واقع نمی شود .

+ و پیوسته در ریاضت و عبادت بود و در بیان معرفت و توحید ، و در زیّ اهل صلاح و شرع و سنت بود که این سخن از وی پیدا شد :

✳️ ریاضت : سختی کشیدن ✳️ معرفت : خداشناسی ✳️ زیّ : پوشش و لباس

✳️ اهل صلاح : پرهیزکاران ✳️ در زیّ اهل صلاح و شرع و سنت : جزء علمای دینی

✳️ این سخن : گفتن « انا الحق » ؛ (وقتی « انا الحق » را گفت ، جزء گروه علمای دینی بود .)

✳️ همیشه در راه حق بر خود خود سختی می نهاد و حق را عبادت می کرد و به بیان شناخت حق و یگانگی او می پرداخت و جزء علمای دینی بود که این سخن (انا الحق) از زبان او آشکار شد .

+ اما بعضی مشایخ او را مهجور کردند از جهت مذهب و دین :

✳️ اما بعضی از بزرگان صوفیه حلاج را به خاطر دین و اعتقادش از خود دور کردند .

+ و از آن بود که ناخشنودی مشایخ از سرمستی او ، این بار آورد :

✳️ و علت ناخشنودی مشایخ از حلاج و مهجور ساختن وی ، حال سرمستی و سُکر عارفانه ی او بود .

+ چنان که اوّل به تُستر آمد به خدمت سهل بن عبدالله و دو سال در خدمت او بود . پس عزم بغداد کرد و

اول سفر او در هجده سالگی بود . پس به بصره شد و با عمرو بن عثمان مکی افتاد و هجده ماه با او صحبت

داشت و ابو یعقوب الأقطع دختر بدو داد :

✳️ به بصره شد : به بصره رفت . ✳️ با عمرو بن عثمان مکی افتاد : با عمرو بن عثمان ملاقات کرد . ✳️ صحبت : هم نشینی

+ پس عمرو بن عثمان از او برنجید و از آن جا به بغداد آمد پیش جنید و جنید او را سکوت و خلوت فرمود و

چندگاه در صحبت او صبر کرد و قصد حجاز کرد و یک سال آن جا مجاور بود ؛ باز به بغداد آمد . با جمعی

صوفیان به پیش جنید شد و از وی مسائل پرسید . جنید جواب نداد :

✳️ او را سکوت و خلوت فرمود : به حلاج گفت که سکوت و گوشه نشینی اختیار کند . (اسرار الهی را فاش نکند .)

✳️ مجاور بود : گوشه نشینی و اعتکاف اختیار کرد .

+ گفت: « زود باشد که سر چوب پاره سرخ کنی » : جنید به حلاج گفت: « به زودی به دار آویخته خواهی شد. » حسین گفت: « آن روز که من سر چوب پاره سرخ کنم، تو جامه ی اهل صورت پوشی. »
* اهل صورت: کسانی که در ظاهر شریعت و دین مانده اند و به عمق آن دست نیافته اند. متشرعان. علمای دینی ظاهر بین
* حلاج به جنید گفت: روزی که من به دار آویخته شوم، تو لباس علمای دینی و متشرعان ظاهر بین را به تن خواهی کرد.

+ نقل است که: آن روز که ائمه فتوا دادند که او را ببايد کشت، جنید در جامه ی اهل تصوف بود و فتوا نمی نوشت. خلیفه فرموده بود که « خط جنید باید » چنان که دستار و درآعه درپوشید و به مدرسه رفت و جواب فتوا نوشت که « نحن نحکم بالظاهر »؛ یعنی بر ظاهر حال، کشتنی است و فتوا بر ظاهر است اما باطن را خدای داند:

* ائمه: ح امام. علمای دینی * خط جنید باید: حکم و فتوای جنید لازم است. * دستار: عمامه. سربند

* درآعه: جامه ی بلندی که روی لباس های دیگر پوشند. عبا. جبّه. ردا

* دستار و عمامه: جامه ی علمای دینی و متشرعان

* نحن نحکم بالظاهر: ما به ظاهر حکم می کنیم. (یعنی در ظاهر حلاج به خاطر رفتار و حرفه هایش باید کشته شود ولی در معنی او یک صوفی و عارف واقعی است.)

+ پس حسین چون از جنید جواب مسائل نشنید، متغیر شد و بی اجازت او به تستر شد و یک سال آن جا بی بود

* متغیر شد: ناراحت شد. * بی بود: بود. سپری کرد.

+ قبولی عظیم او را پیدا گشت:

بسیار مورد توجه و پذیرش مردم قرار گرفت.

+ و او سخن اهل زمانه را هیچ وزن نهادی:

* حلاج به حرفه های مردم اعتنایی نمی کرد. (به ستایش و سرزنش مردم توجهی نمی کرد.)

+ تا او را حسد کردند و عمرو عثمان مکی در باب او نامه ها نوشت به خوزستان و احوال او را در چشم آن قوم قبیح گردانید:

* قبیح: زشت * تا اینکه نسبت به او حسادت ورزید و عمرو بن عثمان مکی درباره ی حلاج به خوزستان نامه ها نوشت و اعمال و رفتار او را در نظر مردم آن دیار، زشت نشان داد.

+ و او را نیز از آنجا دل بگرفت و جامه ی متصوفه بیرون کرد و قبا درپوشید و به صحبت ابنای دنیا مشغول شد - اما او را از آن تفاوت نبود -:

* دل او نیز از آنجا گرفت و دلگیر شد و لباس صوفیانه را از تن بیرون آورد و لباس علمای دین (یا لباس عادی) را پوشید و با مردم عادی همنشین شد - با این حال در حالات و رفتار او تغییری حاصل نشد -

poorkhali

+ و پنج سال ناپدید گشت و در این مدت بعضی در خراسان و ماوراءالنهر می بود و بعضی به سیستان ، باز به اهواز آمد و اهل اهواز را سخن گفت و نزدیک خاص و عام قبول یافت و از اسرار با خلق می گفت تا او را « حلاج الاسرار » گفتند .

✽ بعضی : زمانی . گاهی ✽ نزد خاص و عام قبول یافت : مورد پذیرش همه واقع شد .
✽ حلاج الاسرار : فاش کننده ی اسرار الهی

+ نقل است که روزی شبلی را گفت : « یا بابکر ، دست بر نه که ما قصد کاری عظیم کردیم و سرگشته ی کاری شده ایم ؛ چنان کاری که خود را کشتن در پیش داریم . » :

✽ دست بر نه که ما قصد کاری عظیم کردیم : کمک و همراهی کن زیرا کار بزرگی در پیش دارم .
✽ چنان کاری که خود را کشتن در پیش داریم : کاری که زمینه ی کشتن ما را فراهم می کند و باعث کشته شدن ما می شود .

+ چون خلق در کار او متحیر شدند ، منکر بی قیاس و مُقَرَّبی شمار پدید آمدند :
✽ مُنکر : انکار کننده ✽ بی قیاس : بی اندازه . بی شمار ✽ مُقَرَّب : اقرار کننده . تأیید کننده . موافق ✽ وقتی مردم در کارهای او حیرت زده شدند ، افراد بی شماری کارهایش را انکار کردند و موافقان زیادی نیز برایش پیدا شد .

+ و کارهای عجایب از او بدیدند . زبان دراز کردند و سخن او به خلیفه رسانیدند و جمله بر قتل او اتفاق کردند ، از آن که می گفت : « انا الحق » :

✽ کارهای عجایب : صفت با موصوفه در شمار مطابقت کرده است . کارهای عجیب
✽ زبان دراز کردند : کنایه از اعتراض کردند . سخن چینی کردند .
✽ جمله : همگی ✽ اتفاق کردند : هم عقیده و هم نظر شدند .

+ پس حسین را ببردند تا بکشند . صدهزار آدمی گرد آمدند و او چشم گرد همه می گردانید و می گفت : « حق ، حق ، انا الحق » نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که « عشق چیست » ؟ گفت : « امروز بینی و فردا و پس فردا » . آن روزش بکشند و دیگر روز بسوختند و سوم روزش به باد بردادند ؛ یعنی عشق این است .

✽ چشم گرد همه می گردانید : همه را نگاه می کرد .

+ چون به پای دارش بردند ، گفتند : « حال چیست ؟ » گفت : « معراج مردان سر دار است . » دست بر آورد و روی در قبله مناجات کرد و خواست آن چه خواست . پس بر سر دار شد :

✽ به زیر طاقش بردند : او را به زیر چوبه ی دار بردند . ✽ باب الطاق : محله ای است بزرگ در بغداد .
✽ دست بر آورد : دعا کرد ✽ شد : رفت

✽ معراج مردان سر دار است : مردان حق با کشته شدن در راه حق ، به معراج و کمال و قرب حق می رسند .

poorkhali

+ جماعت مریدان گفتند : چه گویی در ما که مریدیم و آن ها که منکران اند و تو را سنگ خواهند زد ؟
گفت : ایشان را دو ثواب است و شما را یکی ، از آن که شما را به من حسن الظنی بیش نیست و ایشان از قوت توحید و صلابت شریعت می جنبند و توحید در شرع ، اصل بود و حسن الظن ، فرع :
* حسن الظن : خوش بینی * صلابت شریعت : استحکام و نیروی دین * توحید : اعتقاد به یگانگی خدا

+ پس هر کسی سنگی می انداختند . شبلی موافقت را گلی انداخت . حسین بن منصور آهی کرد ؛ گفتند : « از این همه سنگ چرا هیچ آهی نکردی ، از گلی آه کردن چه سرّ است ؟ » گفت : آن که آن ها نمی دانند معذورند ؛ از او سختم می آید که می داند که نمی باید انداخت :
* شبلی موافقت را گلی انداخت : شبلی به قصد موافق بودن و همراهی با بقیه مردم ، پاره گلی به سوی حلاج پرتاب کرد .
+ پس دستش جدا کردند ، خنده ای بزد ؛ گفتند : خنده چیست ؟ گفت : دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است . * * * ...

+ مرد آن است که دست صفات - که کلاه همّت از تارک عرش در می کشد - قطع کند :
* دست صفات : اضافه ی استعاری و تشخیص (صفات همانند انسانی است که دست دارد .) * کلاه همّت : اضافه ی تشبیهی
* تارک عرش : اضافه ی استعاری و تشخیص (عرش مانند انسانی تارک دارد .) * تارک : فرق سر . میان سر
* کلاه همّت از تارک عرش در کشیدن : کنایه از بلند پرواز و والا مقام بودن
* حلاج به طنز می گوید : « اگر مرد هستی ! (که نیستی) دست صفات مرا که دور پرواز و بلند همّت است ، ببرید . »
(عقیده ی مرا نمی توانید تغییر دهید .)

+ پس پای هایش ببردند ؛ تبسمی کرد و گفت : بدین پای ، سفرِ خاک می کردم ؛ قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند . اگر توانید آن قدم ببرید :
* خاک : مجازاً دنیا * قدمی دیگر : قدم عشق و روحانی

+ پس دو دست بریده ی خون آلود بر روی درمالید و روی و ساعد را خون آلود کرد . گفتند : چرا کردی ؟
گفت خون بسیار از من رفت ؛ دانم که رویم زرد شده باشد شما پندارید که زردی روی من از ترس است .
خون درمالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم که گلگونه ی مردان خون ایشان است :
* گلگونه : سرخاب . آنچه گونه را با آن سرخ کنند و آرایش دهند .
* گلگونه ی مردان ، خون ایشان است : مردان حق با خون خود چهره ی خود را می آرایند . (شهادت مردان حق ، زینت آنهاست .)

** خودآزمایی :

۱- معادل امروز عبارت های زیر را بنویسید :

واقعات غریب که خاص ، او را بود : وقایع و اتفاقات عجیبی که مخصوص او بود .
خط جنید باید : امضا و قنویای جنید لازم است .
زبان دراز کردند : اعتراض و سخن چینی کردند .

۲- سخن ابوالقاسم قشیری درباره ی حلاج بیانگر چه نوع برخوردی با شخصیت حلاج است ؟

نشانه‌گر برخورد محافظه کارانه و با احتیاط قشیری در رابطه با حلاج است و اینکه قشیری در دل خود از شخصیت معنوی و حق جوئی حلاج باخبر بود .

۳- این سخن حلاج « آن روز که من سر چوب پاره سرخ کنم ، تو جامه ی اهل صورت پوشی » درباره ی جنید ، چگونه تحقق یافت ؟

جنید وقتی می خواست پای حکم اعدام حلاج را امضا کند ، لباس صوفیانه را از تن پیرون آورد و لباس علما و اهل صورت و فقها را پوشید تا بتواند بر ظاهر حکم کند .

۴- قصد جنید از تعویض لباس چه بود ؟

چون جنید در لباس صوفیان بود ، نمی توانست قنوا دهد به همین خاطر لباس عالمان دین و فقها را پوشید .

۵- حلاج به چه دلیل منکران خود را بر مریدان خود ترجیح می دهد ؟

چون منکران از شدت توحید و عقیده ی دینداری خود به سوی حلاج سنگ پرتاب می کردند در حالی که مریدان به خاطر حسن ظن و عشقی که نسبت به حلاج داشتند ، این کار را نکردند .

۶- « گلگونه ی مردان ، خون ایشان است » یعنی چه ؟

آن چه مایه ی زینت و شرافت و عزت مردان است ، خونی است که در راه خدا از آنان ریخته می شود .

poorkhali

* درس هفدهم *

** تاریخ ادبیات :

* پروین اعتصامی :

- در ادب فارسی هیچ زنی شهرت پروین اعتصامی را نیافته است .
- شعر پروین از برجسته ترین نمونه های شعر تعلیمی معاصر محسوب می شود .
- در دیوان او از ۲۴۸ قطعه شعر ، ۶۵ شعر حالت مناظره دارد و از این جهت نیز شعر پروین ممتاز و شاخص است .
- مناظره ی مست و هشیار از بهترین و زیباترین قطعات پروین اعتصامی است .
- شاعر در این شعر با بهره گیری از طنزی لطیف و اشاراتی روشن به ترسیم فساد و ترویج اجتماع عصر خویش پرداخته است .
- طنز موجود در این شعر ، طنز رندانه ی حافظ را به یاد می آورد .

* مست و هوشیار * (شعر حفظی)

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت / مست گفت : ای دوست این پیراهن است ، افسار نیست

- * محتسب : مأموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود .
- * (تکرار حرف س)
- * شاعر نوع پر خورد مأمور یا معجزم یا متهم را به طنز و کنایه مورد سرزنش قرار می دهد که با مردم رفتار انسانی ندارند .
- * مأمور مستی را در پین راه دید و گریبان او را گرفت . مست گفت : ای دوست ، این یقه ی پیراهن است ، افسار حیوان که نیست !!

گفت : مستی ، زان سبب افتان و خیزان می روی / گفت : جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست

- * ره هموار نیست : کنایه از اوضاع نابسامان و نامساعد و جامعه ی پر از فساد و پی اخلاقی (طنز)
- ** مأمور گفت : تو شراب خوردی و مست هستی ؛ به همین سبب نامتعالی راه می روی . مست گفت : گناه از راه رفتن من نیست ؛ بلکه راه (زمینه ها و اوضاع اجتماعی) ناهموار است .

گفت : می باید تو را تا خانه ی قاضی برم / گفت : رو صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست

- * رو : پرو
- * این بیت نشانگر غفلت و ناآگاهی حاکمان از وضع مردم و جامعه است و اینکه آنها نسبت به برقراری عدالت و رسیدگی به حال مردم پی اعتنا هستند .
- ** مأمور گفت : باید تو را به خانه ی قاضی ببرم . مست گفت : برو صبح بیا ؛ زیرا قاضی نیمه شب بیدار نیست .

گفت : نزدیک است والی را سرای آنجا شویم / گفت : والی از کجا در خانه ی خمار نیست !؟

- * والی : حاکم
- * والی را سرای : سرای والی (نوع « را » فک اضافه است) .
- * سرای : خانه
- * شویم : برویم
- * خمار : می فروش
- * خانه ی خمار : میخانه
- * مصرع دوم یعنی خود حاکمان اهل شراب خوردن و فساد هستند .
- ** مأمور گفت : خانه ی حاکم شهر نزدیک است ؛ آنجا برویم . مست گفت : از کجا بفهمیم که حاکم در میخانه نباشد !!

poorkhali

گفت : تا داروغه را گوئیم ، در مسجد بخواب / گفت : مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

* داروغه : نگهبان * داروغه را ؛ په داروغه (نوع « را » حرف اضافه است .) * در این پیت به طنز این موضوع بیان شده است که خیلی ها در ظاهر به مسجد می آیند و عبادت می کنند ولی در باطن گناهکار و اهل فساد و ریاکار هستند .
** مأمور گفت : تا به نگهبان و پاسبان شهر اطلاع دهم ، تو در مسجد بخواب . مست گفت : مسجد خوابگاه و چایگاه مردم گناهکار نیست .

گفت : دیناری بده پنهان و خود را وارهان / گفت : کار شرع ، کار درهم و دینار نیست

* درهم : سکه ی نقره * دینار : سکه ی طلا * مصرع اول به طنز و کنایه به رشوه خواری حاکمان اشاره دارد .
** محتسب گفت : پنهانی پولی به من بده و خود را رها و آزاد کن . مست گفت : کار دین با دادن پول و رشوه درست نمی شود و سامان نمی یابد .

گفت : از بهر غرامت جامه ات بیرون کنم / گفت : پوسیده است ، جز نقشی ز بود و تار نیست

* غرامت : تار و پود . چیران خسارت مالی و ... * بود : رشته هایی که در پهنای پارچه بافته می شود .
* تار : رشته هایی که در طول پارچه بافته می شود . * مصرع دوم کنایه از فقر و تنگدستی مردم جامعه
** محتسب گفت : به خاطر پرداخت خسارت ، لباس را از تنت بیرون می آورم . مست گفت : لباس من پوسیده است و فقط تار و پود آن باقی مانده است .

گفت : آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه / گفت : در سر عقل باید ، بی کلاهی عار نیست

* از سر در افتادت کلاه : از سر کلاهت افتاده است . چر معنای ظاهری تعادل نداشتن مست را می رساند . ضمناً در قدیم بدون کلاه و دستار (عمامه و سرپند) در بین مردم ظاهر شدن ، نوعی ننگ و پی ادبی محسوب می شد .
* در افتادت کلاه : کلاهت افتاده است . (نقش دستوری « ت » ، مضاف الیه کلاه است .)
** محتسب گفت : آیا نفهمیدی که کلاه از سرت افتاده است ؛ مست گفت : در سر انسان باید عقل باشد ؛ بی کلاه بودن نشانه ی ننگی و پی ادبی نیست .

گفت : می بسیار خوردی ، زان چنین بی خود شدی / گفت : ای بیهوده گو ، حرف کم و بسیار نیست

* بیهوده گو : صفت فاعلی مرکب مرخم (بیهوده گوینده)
* حرف کم و بسیار نیست : یعنی گناه (شراب خوردن) چه زیاد باشد و چه کم ، فرقی نمی کند . در هر صورت حرام است .
** محتسب گفت : شراب زیاد خوردی ؛ به همین سبب از خود پیغود شده ای . مست گفت : ای بیهوده گو ، در اسلام نوشیدن شراب چه کم باشد و چه زیاد حرام است .

گفت : باید حد زند هشیار مردم مست را / گفت : هشیاری بیار ، این جا کسی هشیار نیست

* حد : مجازات شرعی (در اسلام هر کس شراب بنوشد ، هشتاد ضربه ی شلاق یا حد پر او چاری می شود .)
* هشیار مردم : (ترکیب وصفی مقلوب) . مردم هشیار و آگاه
* مصرع دوم کنایه از اینکه همه ی مردم جامعه و خود حاکمان گرفتار فساد هستند .
** محتسب گفت : باید انسان هوشیار ، مست را مجازات کند . مست گفت : پرو انسان هوشیاری پیدا کن ؛ اینجا که کسی هوشیار و آگاه نیست .

poorkhali

**** خودآزمایی :**

۱- در مصراع « گفت : جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست » ناهمواری راه به کدام مسئله ی اجتماعی دلالت می کند ؟
جامعه ی پُر از فساد و ناسالم

۲- عبارت « دیناری بده پنهان و خود را وارهان » به کدام پدیده ی اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد ؟
رشته گیری یا رشته خواری

۳- در بیت نهم منظور از عبارت « حرف کم و بسیار نیست » چیست ؟
کُناه (شراب خوردن) چه کم و چه زیاد ، زشت و حرام است .

pourkhalili

فصل ششم (توصیف و تصویرگری)

**** تاریخ ادبیات :**

(درآمدی بر توصیف و تصویرگری)

*** وصف ها و تصویرنگاری های شاعران ایرانی :**

- توصیف میدان های رزم ، رویارویی پهلوانان ، وصف ساز و برگ جنگی در شاهنامه ی فردوسی
- توصیف عناصر طبیعی (بهار ، طوفان ، باران ، شب ، ستارگان ، ژاله و گل) در شعر شاعرانی مانند منوچهری ، فرخی ،

عنصری و ملک الشعرای بهار

- توصیف شور عاشقانه و وجو عارفانه و لحظه های هجران و وصل در سروده های سعدی و حافظ و مولانا

- بدیع ترین توصیفات مجالس بزم در **خمسه ی نظامی**

*** در آثار برجسته ی نثر فارسی نیز توصیف صحنه های طبیعی ، حادثه های تاریخی ، روحيات و حالات افراد به زیبایی و رسایی تمام مشهود و محسوس است ؛ مانند : تاریخ بیهقی ، کلیله و دمنه ، گلستان سعدی ، مرزبان نامه**

*** در سرودن اشعار وصفی ، محسوسات در تصویرنگاری شاعر و پیدایی صور خیال او نقش مهمی دارند .**

*** وصف شاعرانه حاصل چیست ؟ حاصل احساس لطیف شاعر است توأم با صور خیال (صور خیال = آرایه های ادبی)**

*** سراینده ی شعر وصفی به یاری تخیل سازنده و قوی خود به عناصر بی جان طبیعت ، پرندگان ، گل ها و دیگر موجودات ، احساس و صفت بشری می بخشد .**

*** ادبیات توصیفی ایران را می توان به سه دسته ی توصیفات تخیلی ، نمادین و واقعی تقسیم کرد .**

*** توصیفات تخیلی :**

- وصف هایی است که گوینده ، از تصوّر و پندار خویش کمک می گیرد و آن را برای دیگران مجسم می سازد .

- توصیفات تخیلی محصول گره خوردگی حواس ظاهری با احساسات انسانی است .

*** توصیفات نمادین :**

- توصیف هایی هستند که بر تشبیه و مقایسه بنا شده اند .

- منظور از آنها ترسیم یک منظره یا چهره نیست بکه نماد هستند ؛ یعنی نماینده ی کیفیت و حالتی که اشیا و مناظر در ذهن به وجود می آورند .

- در اروپا به آن ادبیات نمادین (سمبلیک) می گویند .

- مثلاً سنگ نشان از نرمی ناپذیری کسی و لاله نشان شهید و نی نمونه ی غریب دورافتاده از وطن و اصل خویش است .

* توصیفات واقعی :

- توصیف هایی هستند که گوینده با بیان آنها به شرح جزئیات وقایع یا مناظر و اشخاص بپردازد بی آنکه در آنها دخل و تصرف کند .
- در این جا گوینده مانند دوربینی بسیار حساسِ عکاسی همه چیز را - آن گونه که هست ، زشت یا زیبا - نشان می دهد .
- گوینده به آرایه های ادبی و سایر رموز هنر کاری ندارد .
- این طرز توصیف عمدتاً مخصوص نویسندگانی است که به نوعی مکتب ادبی به نام طبیعت گرایی (ناتورالیسم) معتقدند .
- امیل زولا از برجسته ترین چهره های مکتب طبیعت گرایی است .
- امیل زولا واقع بینی را - به جای تخیل - اصلی ترین شرط نویسندگی می داند .
- این شیوه بیشتر در دنیای رمان نویسی و داستان پردازی کاربرد دارد .
- این شیوه ی توصیف در عالم شعر و شاعری پایگاه و جایگاه زیادی ندارد .

* درس هجدهم *

* گویی بط سفید جامه به صابون زده است * (شعر حفظی)

کرده گلو پر ز باد ، قمری سنجاب پوش / کبک فرو ریخته ، مشک به سوراخ گوش

- * گلو پر از باد کردن : کنایه از آماده شدن برای آوازخوانی * قمری : پرنده ای از گروه کبوتران . یا کریم
- * سنجاب : جانوری از گروه چونندگان و پستان داران که موهای آن به رنگ خاکستری مایل به قهوه ای است .
- * سنجاب پوش : کنایه از خاکستری و قهوه ای رنگ * قمری . کبک ؛ گوش . گلو: تناسب
- * مشک : ماده ای خوشبو و سیاه رنگ که از نافه ی نوعی آهو به دست می آید ؛ استعاره از دانه ها و خال های سیاه اطراف گوش کبک * کبک : استعاره مکنیه و تشخیص (کبک مانند انسانی تصور شده که مشک به سوراخ گوش فرو ریخته است .)
- ** قمری با پرهای خاکستری مایل به قهوه ای ، آماده ی آوازخوانی است و در گوشش ، خال های سیاهی مانند مشک دیده می شود .

بلبلکان بانشاط ، قمریکان باخروش / در دهن لاله مشک ، در دهن نحل نوش

- * نوع « ک » در « بلبلکان » و « قمریکان » : نشانه ی تحبیب و دوست داشتن است . (حرف « ک » گاهی به معنی تحقیر و کوچکی نیز است : تا خویشان را ضعیفگی حلال خرد = نشانه ی کوچکی) * دهن لاله : استعاره مکنیه و تشخیص
- * مشک : استعاره از سیاهی درون گل لاله * نحل : زنبور عسل * نوش : شیرینی . عسل
- * بلبل . قمری : تناسب * نحل . نوش : تناسب
- ** بلبلان به شادی و نشاط مشغولند و قمریان آواز می خوانند . در درون گل لاله خال های سیاهی همانند مشک وجود دارد و در دهان زنبور عسل نیز شیرینی و عسل قرار دارد .

سوسن کافور بوی ، گلبن گوهر فروش / زمی ز اردیبهشت گشته بهشت برین

- * کافور : ماده ای سفیدرنگ و خوشبو * کافور بوی و گوهر فروش: کنایه از خوشبو
- * گلبن : بوته ی گل (استعاره ی مکنیه و تشخیص) * گوهر : استعاره از گل سرخ یا غنچه ی گل
- * تشبیه : سوسن به کافور و گلبن به گوهر فروش و زمی به بهشت برین * زمین : زمین * اردیبهشت : مجازاً بهار
- ** سوسن و بوته ی گل به خاطر گلهای خود ، بوی خوشی دارند و زمین با فرارسیدن فصل بهار همانند بهشت برین زیبا شده است .

poorkhali

چوک ز شاخ درخت ، خویشتن آویخته / زاغ سیاه بر دو بال ، غالیه آمیخته

- * چوک : مرغی مانند جغد که خود را از درخت آویزان می کند و فریاد می زند . مرغ حق . شباویز * چوک و زاغ : تناسب
- * غالیه : ماوه ی خوشبویی که از ترکیب مُشک و عنبر و کافور و ... به دست می آید و به رنگ سیاه است .
- * مصرع دوم : کنایه از سیاه بودن پره‌های زاغ * مجاز : بال مجازاً پر ؛ غالیه مجازاً رنگ سیاه
- * آویخته و آمیخته : جناس ناقص * زاغ : استعاره مکنیه و تشخیص (چون غالیه آمیختن را به زاغ نسبت داده است .)
- ** مرغ شباویز خود را از شاخه ی درخت آویزان کرده است و زاغ سیاه نیز انگار به پره‌های خود غالیه و رنگ سیاه زده است .

ابر بهاری ز دور ، اسب برانگیخته / وز سم اسب سیاه ، لؤلؤ تر ریخته

- * ابر بهاری : استعاره مکنیه و تشخیص (چون برانگیختن اسب به ابر نسبت داده شده است .)
- * اسب سیاه : استعاره از ابر سیاه
- * لؤلؤ تر : استعاره از باران (لؤلؤ : مروارید) * اسب برانگیختن : کنایه از به سرعت تاختن و حرکت کردن
- ** ابر بهاری و سیاه از دور به سرعت به حرکت درآمده است و از خود بارانی مروارید گون فروریخته است .

در دهن لاله باد ، ریخته و بیخته / بیخته مشک سیاه ، ریخته درّ ثمین

- * دهن لاله : استعاره مکنیه و تشخیص (لاله که دهن ندارد ؛ « دهن » برای « انسان » یعنی « مشبه به » حذف شده است .)
- * باد : استعاره مکنیه و تشخیص (چون ریختن و بیختن به ابر نسبت داده شده است .) * ریخته و بیخته : جناس ناقص
- * مشک سیاه : استعاره از لکه های سیاه داخل گل لاله * درّ ثمین : مروارید گرانبها ؛ استعاره از باران و شبنم
- * بیختن : غربال کردن * آرایه ی لف و نشر : چون در مصراع اول ریختن و بیختن در کنار هم آمده اند و توضیح این دو کلمه جداگانه در مصراع دوم آمده است .)
- ** باد بهاری در درون گل لاله ، لکه های سیاه رنگی را ایجاد کرده است و قطرات باران و شبنم را بر روی آن ریخته است .

گویی بطّ سفید جامه به صابون زده است / کبک دری ساق پای در قدح خون زده است

- * بط : مرغابی * بط سفید : استعاره مکنیه و تشخیص * جامه : استعاره از پره‌های مرغابی
- * جامه به صابون زدن : کنایه از تمیز و سفید بودن * گویی : ادات تشبیه (تشبیه وجود دارد .)
- * قدح : پیاله . کاسه ی شراب * دری : منسوب به درّه و کوه (کبک دری : نوعی کبک کوهی)
- * مصراع دوم : کنایه از سرخی پای کبک
- ** پره‌های مرغابی سفید و برآق است انگار که پره‌هایش را با صابون شسته باشد و پای کبک دری نیز سرخ رنگ است انگار که ساق پایش را در کاسه ای پر از خون فرو برده باشد .

بر گل تر عندلیب ، گنج فریدون زده است / لشکر چین در بهار ، خیمه به هامون زده است

- * گل تر : گل تازه و زیبا * عندلیب : بلبل * گنج فریدون : نام نوایی در موسیقی و هم گنجی منسوب به فریدون (ایهام)
- * گنج فریدون زدن : کنایه از آواز خوانی و نغمه سرایی بلبل * لشکر چین : استعاره از گلها و سبزه ها
- * هامون : دشت و صحرا * گل و بهار (و عندلیب) : مراعات نظیر * گل : در ادب فارسی به معنی گل سرخ است .
- * خیمه به هامون زدن : کنایه از در دشت و صحرا اقامت گزیدن . پوشاندن تمام دشت و صحرا به وسیله ی سبزه ها و گلها
- ** در فصل بهار بلبل بر روی شاخه ی پرتراوت گل سرخ ، به نغمه خوانی مشغول است و گلها و سبزه ها تمام دشت و صحرا را پوشانده اند .

لاله سوی جویبار خرگه بیرون زده است / خیمه ی آن سبز گون ، خرگه این آتشین

- * لاله : استعاره مکنیه و تشخیص (خرگه زدن که از ویژگی های انسان است به لاله نسبت داده شده است .)
- * خرگه : خیمه ی بزرگ * آن : منظور سبزه ها و گلها * این : منظور گل لاله
- * شاعر برای لاله که مانند پادشاه سبزه ها است ، خرگه یعنی سراپرده ی بزرگ را آورده است و برای سبزه ها ، خیمه یعنی چادر کوچک را آورده است . * خرگه زدن : کنایه از ساکن شدن و اقامت گزیدن
- ** گل لاله در کنار جویبار روییده است و خیمه ی بزرگ خود را افراشته است ؛ چادر و خیمه ی سبزه ها سبزگون است و خیمه ی بزرگ گل لاله ، سرخ رنگ است .

** خودآزمایی :

۱- در بیت « ابر بهاری ز دور اسپ پر انگیخته / وز سم اسپ سیاه لؤلؤ تر ریخته » منظور از کلمات مشخص شده چیست ؟ اسب سیاه : ابر تیره لؤلؤ تر : قطرات باران

۲- تصویر زیبایی که شاعر در بیت بالا ساخته ، کدام است ؟

شاعر با استفاده از تشبیه و استعاره و کنایه ، ابر بهاری را مانند سوارکاری دانسته است که به سرعت در فضای آسمان تاخته است و از شدت تاخت و تاز ، عرق کرده است و منظور از این عرق ریختن نیز ریزش باران از ابر بهاری است .

۳- « مشک سیاه » و « درّ ثمین » استعاره از چیست ؟

مشک سیاه : سیاهی درون گل لاله درّ ثمین : قطرات باران یا شبنم

۴- چرا شاعر برای لاله ، خرگه و برای لشکر چین ، خیمه ذکر کرده است ؟

چون شاعر گل لاله را در برابر سبزه ها مانند پادشاهی می داند که برایش خرگه یعنی سراپرده ی بزرگ را آورده است و برای سبزه ها نیز که همانند سربازان او هستند ، خیمه یعنی چادر کوچک را ذکر کرده است .

۵- این شعر توصیفی در چه قالبی سروده شده است ؟

مسمط (شعری است که از بخش ها یا رشته های مختلف تشکیل شده است و هر بخش قافیه ای مستقل دارد که

مصرع آخر با بقیه مصرع ها هم قافیه نیست . معمولاً هر بخش سه تا شش مصرع دارد . مثال :

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است
آن برگ خزان بین که بر آن شاخ رزان است گویی به مثل پیرهن رنگرزان است
دهقان به تعجب سر انگشت گزان است کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار

طاووس بهاری را دنبال بکنند پرش ببریدند و به کنجی بکنندند
خسته به میان باغ به زاریش پسندند با او نه نشینند و نه گویند و نه خندند
وین پر نگارینش بر او باز نبندند تا آذر مه بگذرد و آید آزار

۶- نوع توصیف را در درس های زیر مشخص کنید .

گویی بط سفید : تخیلی / مست و هشیار : نمادین / شب کویر : تخیلی و نمادین / سپیده ی آشنا : تخیلی و واقعی

poorkhali

* شرح درس نوزدهم *

(دماوندیه)

** تاریخ ادبیات :

* محمد تقی ملک الشعراى بهار :

- شاعر ، محقق ، استاد دانشگاه ، روزنامه نگار و مرد سیاسیت
- شهرت شاعری او به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده شده است .
- قصیده ی دماوندیه ی دوم او از زیباترین قصاید زبان فارسی است که در سال ۱۳۰۱ سروده شده است .
- شاعر قبل از این در سال ۱۳۰۰ دماوندیه ی اول خود را با مطلع زیر سرود که هرگز موفقیت دماوندیه ی دوم را نیافت :

ای کوه سپید سر درخشان شو مانند وزو ، شراره افشان شو
- در سال ۱۳۰۱ به تحریک بیگانگان ، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاکى در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی دولت مرکزی بروز کرده بود و بهار این قصیده را با تأثیر پذیری از این معانی در تهران گفته است .

ای دیو سپید پای در بند / ای گنبد گیتی ای دماوند

- * ای دیو سپید . ای گنبد گیتی . ای دماوند : استعاره مکئیه و تشخیص (چون نشانه ی ندا « ای » برای انسان است .)
- * دیو سپید . گنبد گیتی : استعاره از دماوند (استعاره ی مصرحه) * پای در بند : کنایه از اسیر و گفتار
- * بیت تلمیح دارد به کشته شدن دیو سپید به دست رستم در دماوند .
- * دماوند : نماد آزادی خواهی است که اسیر و زندانی است .
- ** ای کوه دماوند که همانند دیو سپید گرفتار و اسیر هستی و در بلندی همانند گنبد جهان به نظر می رسی .

از سیم به سر یکی کله خود / ز آهن به میان یکی کمر بند

- * سیم یا کله خود : استعاره از برف (از سیم کله خود = کله خودی سیمین و نقره ای رنگ) (سیم : نقره)
- * ز آهن کمر بند : کمر بندی از آهن . کمر بندی آهنین ؛ استعاره از سنگ ها و دامنه ی خاکستری رنگ دماوند
- * سیم و آهن ؛ کله خود و کمر بند ؛ سر و کله خود ؛ میان و کمر بند : تناسب یا مراعات نظیر
- ** ای دماوند ، به واسطه ی برف ، انکار کلاخودی نقره ای را بر سر گذاشته ای و به واسطه ی سنگ ها و صخره های دامنه ی خود ، انگار کمر بندی آهنین به کمر خود بسته ای .

تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر ، چهر دل بند

- * نبیندت روی : رویت را نبیند . * مصرع دوم : کنایه از بلندی کوه دماوند
- * حسن تعلیل : شاعر علت اینکه کوه دماوند چهره ی خود را زیر ابرها پنهان کرده است ، این می داند که چشم بشر چهره اش را نبیند که این دلیلی شاعرانه و غیر واقعی است .)
- * رویت و چهر دل بندت : تشخیص و استعاره مکئیه (چون روی و چهره مخصوص انسان یعنی مشبه به حذف شده است .)
- * چشم و روی و چهر : تناسب * مفهوم کنایی بیت : بیزاری از مردم نادانی که در راه آزادی کشور در خواب غفلت هستند .
- ** به این خاطر چهره ی زیبایت را در پشت ابرها پنهان کردی که این مردم غفلت زده و نادان ، رویت را نبیند .

poorhadli

تا وارهی از دم ستوران / وین مردم نحس دیو مانند

با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند

* وارهی : آزاد شوی . * دم : نفس . مجازاً سخن و خود سخن می تواند مجازاً هم نشینی و دوستی باشد .

* تشبیه مردم به دیو * ستوران : چهارپایان ؛ استعاره از انسان های پست و نادان

* نحس : نامبارک . بداختر . بدیمن . شوم ؛ متضاد سعد * اختر سعد : ستاره ی خوشبختی ؛ منظور مشتری است .

* شیر سپهر : استعاره از خورشید (برج اسد منزلگاه خورشید است .)

* کل بیت : کنایه از بلند بودن دماوند * حسن تعلیل : علت بلند بودن دماوند و هم پیمان شدن با خورشید و مشتری را

این می داند که می خواهد از هم نشینی با انسانهای پست و نحس دوری کند .

** برای اینکه از مصاحبت و هم نشینی با این انسان های پست و شوم و دیو صفت رها شوی ،

** با خورشید هم پیمان و با مشتری هم پیوند شده ای .

چون گشت زمین ز جور گردون / چونین خفه و خموش و آوند

بنواخت ز خشم بر فلک مشت / آن مشت تویی تو ای دماوند

* آوند : معلق * جور گردون : اضافه ی استعاری (استعاره مکنیه) و تشخیص

* زمین : استعاره مکنیه و تشخیص (چون خفه بودن و خموش و مشت زدن که از ویژگی های « مشبه به » حذف شده یعنی «

انسان » است ، به زمین نسبت داده شده است .)

* دماوند : استعاره مکنیه و تشخیص * تشبیه دماوند به مشت * واج آرایی : تکرار حرف « ن » و « ت » و « ش » ،

** وقتی زمین از ستم آسمان (روزگار) این چنین خاموش و ساکت و معلق شد ،

** از خشم به آسمان مشتت زد ؛ ای دماوند تو همان مشت زمین به سوی آسمان هستی .

تو مشت درشت روزگاری / از گردش قرن ها پس افکند

* پس افکند : پس افکنده شده (صفت مفعولی مرکب مرخم) . میراث . به جای مانده

* تو به مشت تشبیه شده است . * مشت روزگار : استعاره مکنیه و تشخیص

* مشت روزگار : اشاره دارد به مشتهای گره کرده و حاکی از اعتراض آزادی خواهان

** ای دماوند ، تو در واقع مشت بزرگ روزگار هستی که پس از گذشت سالیان زیاد به جای مانده ای .

ای مشت زمین بر آسمان شو / بر وی بنواز ضربتی چند

* مشت زمین : استعاره مکنیه و تشخیص ؛ استعاره ی مصرحه از دماوند * شو : برو * زمین و آسمان : تناسب . تضاد

* ای دماوند که در واقع مشت زمین هستی ، به سوی آسمان برو و چند ضربه به آن بزنی (ای آزادی خواه ، بر ضدّ ستم قیام کن)

نی نی تو نه مشت روزگاری / ای کوه نیم ز گفته خرسند

* مشت روزگار ؛ ای کوه : استعاره مکنیه و تشخیص * * * نه نه ، تو مشت روزگار نیستی ؛ ای کوه از گفته ی خود راضی نیستم .

تو قلب فسرده ی زمینی / از درد ورم نموده یک چند

* تشبیه تو به قلب فسرده ی زمین * فسرده : یخ زده و منجمد * فسرده ایهام دارد : ۱ . منجمد ۲ . افسرده و غمگین

* ورم : استعاره از برآمدگی کوه دماوند * قلب زمین : استعاره مکنیه و تشخیص * حسن تعلیل وجود دارد .

** تو همانند قلب منجمد زمین هستی که از شدت درد ، ورم کرده است و اینگونه برآورده و بلند شده است .

poorkhali

تا درد و ورم فرو نشیند / کافور بر آن ضماد کردند

* کافور : استعاره از برف های روی کوه دماوند (کافور ماده ی معطر جامدی است که از گیاهانی چون ریحان ، بابونه ، و چند نوع درخت دیگر به دست می آید که در قدیم به عنوان پماد و دارو روی زخم می مالیدند .)

* ضماد کردن : مرهم نهادن و بستن چیزی بر زخم

* درد و ورم و ضماد و کافور : تناسب * ورم : استعاره از برآمدگی کوه دماوند * حسن تعلیل هم وجود دارد .

** ای دماوند ، برای اینکه درد و ورم تو فروکش کند ، برف را همانند کافورو به عنوان مرهم بر روی قله ات نهاده اند .

شو منفجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته میسند

* دل زمانه : استعاره مکینیه و تشخیص * دل زمانه : استعاره از کوه دماوند (استعاره مصرحه)

* آتش : استعاره از دردها و خشم درونی (اگر مخاطب انسان آزادی خواه باشد ؛ اگر دماوند مخاطب باشد ، منظور از آتش همان آتشفشان و مواد مذاب است .)

* مفهوم : خطاب به آزادی خواهانی است که در برابر ستم حاکمان ساکت هستند و قیام نمی کنند .

** ای کوه دماوند (ای انسان آزادی خواه) به مبارزه و اعتراض به پاخیز و دردها و خشم درونی خود را پنهان مکن .

خامش منشین ، سخن همی گوی / افسرده مباش ، خوش همی خند

** ای کوه دماوند (ای آزادی خواه) در برابر ستم حاکمان سکوت نکن و لب به اعتراض بگشای . افسردگی و ضعف را کنار بگذار و با شادابی و نشاط در راه آزادی قدم بردار .

پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان شنو یکی پند

* آتش : استعاره از خشم و درد

* سوخته جان : کنایه از خود شاعر و آزادی خواهی که مورد ستم واقع شده و زندانی شده است .

** ای دماوند (ای آزادی خواه) درد و خشم درونت را پنهان نکن و از این شاعر و مبارزِ دردکشیده ، این پند را گوش کن .

گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانت ، به جانت سوگند

* آتش : استعاره از خشم و درد * سوزد جانت : کنایه از نابود خواهی شد .

** اگر درد و خشم درونت را پنهان نگه داری (و در برابر ستم حاکمان فریاد خشم و اعتراض برنیاوری) ، به جانت قسم می خورم که آزرده و رنجور خواهی شد .

ای مادر سر سپید ، بشنو / این پند سیاه بخت فرزند

* مادر سرسپید : استعاره از دماوند * سرسپید : کنایه از پیر (اشاره به برف روی دماوند) * سیاه بخت : کنایه از بدبخت

** ای کوه دماوند (ای مبارزان و آگاهان خاموش جامعه) به پند و نصیحت فرزند بدبخت خود (شاعر) گوش کنید .

از سر بکش آن سپید معجر / بنشین به یکی کبود اورند

* معجر : چادر . روسری . روبند * سپید معجر : استعاره از برف روی قله دماوند * اورند : اورنگ . تخت

* مصرع اول : کنایه از اینکه ضعف و ناتوانی را کنار بگذار * بر اورند کبود نشستن : کنایه از قدرت نمایی کردن

** ای کوه دماوند (ای مبارز آزادی خواه) ضعف و ناتوانی را کنار بگذار و در برابر ستم حاکم بر جامعه ، قدرت نمایی کن و اداره ی امور کشور را به دست بگیر .

poorkhali

بگرای چو اژدهای گرز / بخروش چو شرزه شیر ارغند

- * بگرای : فعل امر از مصدر « گراییدن » ؛ حرکت کن * گرز : نوعی مار بزرگ . افعی
- * شرزه : خشمگین . زورمند و قوی * ارغند : خشمگین * شرزه شیر ارغند : شیر شرزه ی ارغند
- * گرز و شرزه : جناس ناقص * در بیت دو تشبیه وجود دارد .
- ** مانند اژدهایی حرکت کن و همانند شیر خشمگین فریاد برآور . (ای آزادی خواهان در برابر ستم حاکمان قیام کنید .)

بفکن ز پی این اساس تزویر / بگسل ز پی این نژاد و پیوند

- * پی : پایه و اساس * تزویر : ریا . فریب . دورویی * بفکن ز پی ؛ بگسل ز پی : کنایه از به کلی نابود کن .
- * اساس تزویر : مجازاً حکومت ریاکار * این نژاد و پیوند : منظور شاه و درباریان پهلوی
- * آرایه ی موازنه در دو مصرع ** اساس و پایه ی ریاکاری را از بین ببر و این خاندان پهلوی را به طور کامل نابود کن .

برگن ز بُن این بنا که باید / از ریشه بنای ظلم برکند

- * از ریشه برکند : کنایه از نابودی کامل * برگن و برکند : جناس ناقص و اشتقاق
- * بنا (در مصراع اول) : استعاره از ظلم یا حکومت ظالمان * بنای ظلم : اضافه ی تشبیهی
- ** پایه و اساس ظلم و ستم را از بین ببر ؛ زیرا ظلم و ستم باید از ریشه و به طور کامل برچیده شود .

زین بی خردان سفله بستان / داد دل مردم خردمند

- * بی خردان سفله : (صفت جانشین اسم) منظور حاکمان نادان و پست پهلوی * سفله : پست و فرومایه * داد : حق
- * واج آرایی در مصرع دوم : تکرار مصوت (-) ** از این حاکمان نادان و پست ، حق مردم خردمند جامعه را بگیر .

** پاسخ خود آزمایی :

- ۱- در بیت دوم منظور شاعر از کله خود سیمین و کمر بند آهنین چیست ؟
کله خود سیمین : برف روی کوه دماوند
کمر بند آهنین : سیاهی دامنه ی کوه دماوند که پوشیده از سنگ و خاک تیره است .
- ۲- شاعر در سه بیت سوم تا پنجم به کدام صفت کوه دماوند اشاره می کند ؟ بلندی و عظمت کوه دماوند
- ۳- چرا شاعر از تشبیه کوه دماوند به مشت روزگار ناخرسند است ؟
زیرا مشت نشانه ی اعتراض و قیام است در حالی که دماوند که نماد آزادی خواهان و روشنفکران جامعه است ، هیچ حرکتی از خود نشان نمی دهد و ساکت است . فقط از این فضای پر از ستم و خفقان افسرده و غمگین می باشد .
- ۴- به نظر شاعر چرا دماوند چهره در ابر پنهان کرده است ؟
برای اینکه چشم مردم ناآگاه جامعه چهره ی او را نبیند و از همنشینی با این انسان های نادان و دیو صفت به دور باشد .
- ۵- « ورم » و « کافور » در شعر استعاره از چیست ؟
ورم : استعاره از بلندی و برآمدگی کوه / کافور : استعاره از برفی که بر روی کوه دماوند است .
- ۶- در بیت پانزدهم منظور شاعر از « سوخته جان » کیست ؟ خود شاعر
- ۷- با توجه به توصیف ها به نظر شما مقصود شاعر از دماوند چیست ؟
آزادی خواهان و روشنفکران خاموش که به خاطر استبداد و خفقان موجود ، جرأت و اجازه ی اعتراض و انتقاد ندارند

poorhadli

* درس بیستم *

(شب گویر)

* دکتر شریعتی گویر و جلوه های گویر را جایگاه حضور خدا و پدیده های روحانی می داند که هرچه انسان بیشتر با دید علمی به این پدیده ها بنگرد ، این حس زیبای روحانی را از دست می دهد و افکار معنوی و آسمانی او به افکار مادی و زمینی تبدیل می شود و آنهمه تخیل زیبا جای خود را به منطق و اندیشه ی علمی می دهد .

* گز : نام درختی است که در مناطق گرم می روید . * تاق : درختچه ای از تیره ی اسفنجیان

* گز و تاق : نماد انسان های مقاوم و صبور * این درختان صبور : استعاره ی مکنیه و تشخیص

* سینه ی گویر : استعاره ی مکنیه و تشخیص

* رب النوع : خدای نوع . مانند خدای زمین . خدای آتش . خدای خورشید و ... (به طور کلی خدا)

* سفیران عالم دیگر : یعنی این درختهای گویری مادی نیستند بلکه از دنیای روحانی و اخروی هستند .

* جهنم : استعاره از گویر * آنچه در گویر می روید ، خیال است : استعاره ی مکنیه (خیال مانند گیاهی می روید .)

* گل های خیال : اضافه ی استعاری (خیال مانند درختی است که گل می افشاند .)

* صدای سایش بال هایش تنها سخنی است که سکوت ابدی گویر را نشان می دهد : پارادوکس یا متناقض نما یا تناقض

(صدا و سخن با سکوت در یک جا امکان پذیر نیست .) (بال هایش : استعاره مکنیه . خیال مانند پرنده ای است که بال دارد .)

* پرنده ی شاعر : استعاره از خیال * ماوراءالطبیعه : آنچه ماورای این جهان مادی است . جهان غیر مادی

* سنگ ریزه اش آیات وحی بر لب دارد : استعاره ی مکنیه و تشخیص (مفهوم : همه ی پدیده های هستی ذکر و یاد خدا می کنند

.) * صحرای بی کرانه ی عدم : صحرای بی انتهای نیستی (اضافه ی تشبیهی)

* خوابگاه مرگ ؛ جولانگاه هول : اضافه ی استعاری و تشخیص * نزهتگه : جای خوش و خرم . گردشگاه باصفا . تفرجگاه

* میعادگاه : وعده گاه * زندان خاکی : استعاره از دنیا * دست های مهربان مرگ : اضافه ی استعاری و تشخیص

* شبی که از بامداد آغاز می شود : متناقض نما یا پارادوکس

* روز زشت و بی رحم و گدازان و خفه ی گویر می میرد : استعاره ی مکنیه و تشخیص (روز مانند انسانی است که ...)

* ممت خونین و بی تاب قلب ؛ باران های غیبی سکوت : اضافه ی تشبیهی (تشبیه قلب به ممت و سکوت به باران)

* نگاه های اسیر : استعاره ی مکنیه (نگاه همانند انسان یا پرنده ای اسیر شده است .)

* این مزرع سبز آن دوست شاعرم : استعاره از آسمان است که حافظ می گوید : مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از

کشته ی خویش آمد و هنگامه درو) * آن روح دردمند : منظور امام علی

* مدینه ی پلید : شهر زشتی ؛ منظور شهر کوفه * حلقوم چاه : اضافه ی استعاری و تشخیص

* باران ستاره : اضافه ی تشبیهی * مصابیح : ج مصباح . چراغ ؛ استعاره از ستارگان ؛ تلمیح دارد به آیه ای از قرآن کریم : «

و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح » * دریای سبز معلق : استعاره از آسمان

* مرغان الماسی پر : کنایه از ستارگان (الماسی پر : کنایه از درخشان ؛ پر به الماس تشبیه شده)

* ماه از راه رسید : استعاره ی مکنیه و تشخیص * گل های الماسی : استعاره از ستارگان

* قندیل : چراغ . چراغدان * قندیل زیبای پروین : اضافه ی تشبیهی

* جاده ی روشن و خیال انگیز که به ابدیت می پیوندد : استعاره از کهکشان (که عوام به آن شاهراه علی و راه مکه می گفتند)

* تیر های نورانی : استعاره از شهاب سنگ ها (در قرآن آمده است که خداوند با این تیرها شیاطین را از نزدیک شدن به بارگاه

الهی باز می دارد تا اسرار الهی را نشنوند .) * جان سیاه شب : استعاره مکنیه و تشخیص * قداست : پاکی

poorkhali

* اهورایی : خدایی (اهورا : اهورامزدا . خدای ایرانیان قدیم که در اوستا یعنی کتاب زردشتیان آمده است .)
 * بیالاید : آلوده کند * خلوت انس : بارگاه الهی . عرش کبریایی * کاسه ی فهم : اضافه ی تشبیهی
 * پرده داران حرم ستر عفاف ملکوت : فرشتگاه ؛ تلمیح دارد به این بیت حافظ (ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت / با من راه نشین
 باده ی مستانه زدند) (ستر : پوشش . پوشیدگی / عفاف : پاکدامنی / ملکوت : عالم روحانی و بارگاه الهی / حرم ملکوت : اضافه
 ی تشبیهی) * نشئه : سرخوشی و سرمستی * قدس : پاکی
 * چهره های پر از ماوراء : چهره های غیر مادی و روحانی * آن عالم پر شگفتی و راز : استعاره از آسمان کویر
 * آن باغ پر از گل های رنگین : استعاره از آسمان کویر * سموم : باد گرم و ویرانگر
 * سموم سرد : پارادوکس و تناقض * سموم سرد این عقل بی درد : تشبیه عقل به سموم
 * عقل بی درد و بی دل : استعاره مکنیه و تشخیص
 * در این جمله ها نویسنده عقل و علم را مانع درک درست زیبایی های کویر و آسمان کویر می داند و ...
 * صفای اهورایی : پاکی خدایی * علم عدد بین مصلحت اندیش : علم حسابگر و مصلحت بین
 * حصار عبوس : اضافه ی استعاری و تشخیص * حصار عبوس غربت : اضافه ی تشبیهی (غربت مانند حصاری عبوس است)

** خودآزمایی :

- ۱- نویسنده چه صفاتی را به درختان گز و تاق نسبت می دهد ؟ بی باک . صبور . شجاع . قهرمان و ...
- ۲- دکتر شریعتی « گز و تاق » کویری را با کدام درخت مقایسه می کند ؟ درخت بید
- ۳- مقصود از « پرنده ی شاعر » چیست ؟ خیال
- ۴- « آسمان کویر » چگونه توصیف شده است ؟
- کشور سبز آرزوها . مزرع سبز فلک . دریای سبز معلق . نخلستان خاموش و مهتابی . چشمه ی موج و زلال نوازش ها
 و امیدها . سرزمین آزادی و نجات . جایگاه بودن و زیستن . آغوش خوشبختی . نزهتگاه ارواح پاک و فرشتگان
 معصوم . میعادگاه انسان های خوب . محل رهایی نگاه های اسیر . تفرجگاه مردم کویر .
- ۵- مقصود از « امام راستین » چه کسی است و به چه حادثه ای اشاره دارد ؟
 حضرت علی - درد دل گفتن با چاه و گریستن در آن
- ۷- « مزرع سبز » و « پرده داران حرم ستر و عفاف ملکوت » به کدام اشعار اشاره دارند ؟ شاعر این اشعار کیست ؟
 مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو
 ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت / با من راه نشین باده ی مستانه زدند (حافظ)
- ۸- تنها لبخند نوازش طبیعت بر چهره ی کویر چیست ؟ تلالؤ پرشکوه مهتاب
- ۹- نویسنده در مقایسه ی زندگی شهری با زندگی روستایی چه می گوید ؟
 مردم روستا با عشق و ایمان و تقوا و احساس زندگی می کنند و مردم شهری با علم و عقل بدون احساس و زیبایی
- ۱۰- نویسنده از این آیه در کدام جمله و چگونه استفاده کرده است ؟
 « و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح ... ما آسمان دنیا را با چراغ ستارگان زینت دادیم . »
 « شب ها به مهتاب روشن است و یا به قطره های درشت و تابناک باران ستاره ، مصابیح آسمان ! »
 نویسنده مصابیح یعنی چراغ ها را به معنی ستارگان به کار برده است . همان گونه که قرآن به کار برده است .

* فصل هفتم * (ترجمه)

(در آمدی بر ترجمه)

** تاریخ ادبیات :

+ ترجمه :

عامل پیوند و رابطه ی فرهنگی میان مردمانی است که هم زبان نیستند و ابزای برای نقل اندیشه ها ، خواسته ها ، آیین ها ، قصه ها ، هنرها ، دانش ها و ... از زبانی به زبان دیگر است .

+ سابقه ی ترجمه در ایران :

سابقه ی ترجمه در ایران بسیار طولانی است . پیش از اسلام به ویژه در دوره ی ساسانیان کتاب های بسیاری از زبان سانسکریت و زبان های دیگر ترجمه شد که متن پهلوی آن ها متأسفانه از دست رفته است اما ترجمه ای که از آن ها در قرن های بعد به زبان عربی صورت گرفت ، امروز نیز موجود است ؛ از جمله ترجمه ی « الف لیلَه و لیلَه » و ترجمه ی « کلیله و دمنه »

+ ترجمه در دوره ی اسلامی :

در این دوران از همان قرن های نخستین هجری ، از یک سو ترجمه ی عربی آثار معتبر علمی و فلسفی یونان در دسترس ایرانیان قرار گرفت و از سوی دیگر بسیاری از متون عربی و به ویژه تفاسیر قرآن به فارسی برگردانده شدند .

+ نخستین ترجمه های موفق فارسی از متون عربی :

۱- ترجمه ی تفسیر طبری (« تفسیر طبری » اثر محمد بن جریر طبری است که در زمان سامانیان عده ای از علمای ماوراءالنهر آن را به فارسی ترجمه کردند .)

۲- ترجمه ی تاریخ طبری (« تاریخ طبری » اثر محمد بن جریر طبری است که ابوعلی بلعمی ، وزیر دانشمند امیر نصر سامانی ، آن را به فارسی درآورد . این ترجمه به « تاریخ بلعمی » معروف است .)

۳- ترجمه ی کلیله و دمنه (ابوالمعالی نصرالله منشی آن را از عربی به فارسی ترجمه کرد .) (کلیله و دمنه در اصل به زبان هندی یا سانسکریت است که به وسیله ی برزویه ی طبیب در زمان ساسانیان به پهلوی ترجمه شد . اما آن ترجمه در دست نیست . بعد ابن مقفع این ترجمه ی پهلوی را به عربی درآورد . رودکی شاعر آن را به شعر درآورد که جز ابیاتی پراکنده در دست نیست و سرانجام نصر الله منشی متن عربی کلیله و دمنه را به فارسی دری برگرداند .)

+ ترجمه از زبان های اروپایی - به ویژه فرانسه - :

با تأسیس دارالفنون همزاد است . تا این عصر کتب درسی در ایران بسیار کم و بلکه نایاب بود و اولیای دارالفنون که پیش از همه نیازمند کتب درسی فارسی بودند ، خود را ناگزیر از تألیف یا ترجمه از زبان های خارجی یافتند . به همین خاطر کتاب های درسی نسبتاً زیادی را در رشته های مختلف فنون جنگی و نظامی و علوم طبیعی تهیه کردند و برای ترجمه در اختیار شاگردان ایرانی خود قرار دادند .

+ اولین مترجمان دارالفنون چه کسانی بودند ؟

شاگردان ایرانی دارالفنون که زیر نظر آموزگاران اروپایی خود ، کتاب های درسی را در رشته های مختلف ترجمه کردند .

poorkhali

+ بعد از تأسیس دارالفنون مترجمان ایرانی علاوه بر کتاب های درسی به ترجمه ی چه کتاب هایی پرداختند ؟

۱- ترجمه ی کتاب های تاریخی ۲- ترجمه ی رمان های تاریخی و علمی

+ ترجمه در دوران مشروطیت :

همگام با جنبش مشروطیت و افزایش شمار روزنامه ها و مجلات ، ترجمه بیش از پیش اهمیت و ضرورت یافت .

+ ترجمه های زیر در اواخر عهد قاجار از تسلط مترجمان به زبان مادری و بیگانه حکایت دارد :

۱- ترجمه ی ناصر الملک از « اتلوی » ویلیام شکسپیر

۲- ترجمه ی ذکاء الملک فروغی از « گفتار در روش به کار بردن خرد » اثر دکارت

+ ترجمه ی شعر شاعران اروپایی چه تأثیری در شعر فارسی ایجاد کرد ؟

ترجمه ی شعر شاعران اروپایی در شکل و محتوای شعر فارسی مؤثر افتاد و باعث بروز تحول از سبک کهن به سبک نیمایی و شعر سپید شد .

+ ترجمه ی آثار برجسته ی جهان چه تأثیرات دیگری بر ادبیات و فرهنگ ایران داشته است ؟

۱- در ساخت شخصیت فرهنگی فرد و جامعه تأثیر گذاشت .

۲- مردم را بیدار کرد و آن ها را با دنیای تازه آشنا کرد .

۳- گنجینه ی واژگان زبان فارسی را غنی ساخت .

۴- نثر را پویا تر کرد .

۵- ساده نویسی را رونق بخشید .

۶- شعر را از حالت یکنواختی گذشته رها ساخت .

۷- به کار نویسندگی و شاعری جهت بخشید .

۸- روش های جدید تحقیق را به پژوهندگان آموخت .

۹- موجب رواج علوم و فنون جدید در ایران شد .

+ آثار ترجمه شده از زبان فارسی به زبان های مختلف که در فرهنگ ملت های دیگر تأثیر گذاشت :

شاهنامه ی فردوسی - رباعیات خیام - گلستان و بوستان سعدی - مثنوی معنوی - غزلیات حافظ

+ ترجمه ابزاری برای نقل فرهنگ و اندیشه از زبانی به زبان دیگر است .

+ مطلوب ترین و مناسب ترین شکل ترجمه چیست ؟

آن است که هیچ بخشی از صورت و معنی از میان نرود . (که البته این امر امکان پذیر نیست .)

* در ترجمه موفقیت در انتقال پیام ، نسبی است .

* شرایط لازم برای ترجمه ی خوب و موفق چیست ؟

۱- آشنایی مترجم با روح زبان مبدأ (زبانی که از آن ترجمه می شود) و زبان مقصد (زبانی که به آن ترجمه می شود) .

۲- مترجم بر محتوای کتاب مورد ترجمه دقیقاً اشراف و تسلط داشته باشد .

۳- رعایت امانت یا حفظ سبک مؤلف (اساسی ترین شرط)

* انواع ترجمه :

- ۱- ترجمه ی ارتباطی (آزاد یا روان)
- ۲- ترجمه ی معنایی (تحت الفظی یا دقیق)

* ترجمه ی ارتباطی (آزاد یا روان) :

- در این نوع ترجمه ، توجه مترجم بیشتر به گیرنده ی پیام است .
- مترجم تمایل ندارد ساخت های صوری (ظاهری) و معانی ناآشنا را از زبان مبدأ به زبان مقصد وارد کند .
- این نوع ترجمه آسانتر خوانده می شود .
- در این نوع ترجمه این نگرانی وجود دارد که آن چه می خوانیم با چیزی که نویسنده گفته است ، انطباق معقول و مناسبی نداشته باشد .

* ترجمه ی معنایی (تحت الفظی یا دقیق) :

- این نوع ترجمه ، نمی خواهد از دنیای نویسنده (فرستنده) فاصله بگیرد .
- مترجم می کوشد تا حد امکان ، ساخت های زبان مبدأ را وارد زبان مقصد کند .
- چنین ترجمه ای را به راحتی نمی توان خواند و فهمید .

* تفاوت ترجمه ی ارتباطی با معنایی :

در ترجمه ی ارتباطی اصل خواننده است نه نویسنده ؛ در حالی که در ترجمه ی معنایی بیشتر توجه به نویسنده است

* هیچ ترجمه ای به طور مطلق نمی تواند معنایی یا ارتباطی باشد و این امر نسبی است .



* شرح درس بیست و یکم *

** تاریخ ادبیات :

* نهج البلاغه :

- دربرگیرنده ی مجموعه ی خطبه ها ، نامه ها و کلمات قصار و حکمت آمیز امیر المؤمنین علی (ع) است .
- این کتاب به همت سید رضی گردآوری شده است .
- دکتر سید جعفر شهیدی آن را به فارسی ترجمه کرده است .

(جهاد)

* چامه ی تقوا / چامه ی خواری / پرده ی گمراهی / فوج بلا / جرعه ی اندوه : اضافه ی تشبیهی

* آریه ی سجع در پایان جمله ها مشهود است . (گشوده و پوشیده / نبیند و نشیند و ...)

* چامه ی خواری پر تن کسی پوشاندن : کنایه از خوار و ذلیل کردن او

* زبونی : پستی و خواری * فوج : گروه و دسته

* با مردمی در آستانه ی خانه شان نکوشیدند ، جز آنکه چامه ی خواری پر آنان پوشیدند : در نزدیک خانه ی خود هم با مهاجمان نجنگیدند و جهاد نکردند و بدین سبب مهاجمان لباس پستی را بر تن آنها پوشاندند و خوار و ذلیلشان کردند . (آستانه : درگاه و پیشگاه خانه / نکوشیدند : نجنگیدند)

* مرد غامدی : سفیان پسر عوف که معاویه او را مأمور غارت مرزهای عراق کرد تا عراقیان طرفدار علی را بترساند و دوستان معاویه را خشنود سازد .

* کسائی که در پناه اسلامند : غیر مسلمانان مانند یهودیان و مسیحیان و ...

* خلخال : پای بند زینتی * ملامت : سرزنش

- به خدا ، هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود ، دل را می میراند و اندوه را تازه می گرداند . زشت بادید و از اندوه برون ناپدید ! که آماج تیر بلا یید : * هماهنگی این مردم در باطل خویش : اتحاد و همدلی یاران معاویه

در انجام کارهای نادرست خود * پراکندگی شما در حق خود : عدم اتحاد شما (یاران علی) در انجام کار حق خود

* زشت بادید : خدا کند زشت و ناخشنود باشید . * از اندوه برون ناپدید : همیشه اندوهگین باشد .

* آماج تیر بلا یید : بلا و مصیبت به شما روی خواهد کرد . (آماج : هدف . نشانه) (تیر بلا : اضافه ی تشبیهی)

* با شمشیر آخته کجا می ستیزید ؟ ؛ در مقابل شمشیرهای برهنه (در برابر جنگجویان آماده) جنگ نخواهید کرد . (آخته :

برهنه . بیرون آورده / شمشیر آخته : شمشیری که از غلاف بیرون آورده باشند)

* کار را به هم درمی آمیزید : کنایه از اینکه کار و وضع را آشفته و خراب می کنید .

* سررشته ی کار از دستش پیرون است : اداره ی امور از او بر نمی آید .

* معنی و نقش دستوری « حسسته » در عبارت « نه کشته ای پر جای نهاده و نه حسسته ، به شهر خود بازگشته اند » چیست ؟

مجروح / مفعول

poorkhali

** خودآزمایی :

۱- حضرت علی چه چیز را باعث مردن دل و تازه شدن اندوه می داند ؟
اتحاد و هماهنگی دشمنان در باطل خویش و پراکندگی مسلمانان در حق خود

۳- عبارت « کار را به هم در می آمیزید . » یعنی چه ؟
وضع را آشفته و خراب می کنید . (باعث آشفتگی و خرابی کارها می شوید .)

۴- در عبارت « سررشته ی کار از دستش بیرون است . » مرجع ضمیر « ش » چیست ؟
آن را که فر مان نبرند ... (حضرت علی)

۵- نقش دستوری « خسته » در عبارت « نه کشته ای بر جای نهاده و نه خسته ، به شهر خود بازگشته اند . » چیست ؟
مفعول

۷- به تعبیر حضرت علی چه کسی مستحق ملامت نیست ؟
مرد مسلمان باغیرتی که از غم چنین فاجعه ای بمیرد . (منظور از این فاجعه ، همان حمله ی غارتگران و مهاجمان به خانه ی مسلمانان است .)

۸- چه عاملی باعث شد که سرزمین مسلمانان از دستشان درآید ؟
سست عنصری و بی خیالی مردم در جهاد و پستی و فرومایگی آنان در این که هر کس دیگری را مسئول جنگ می دانست .

۹- با توجه به این جمله ی سعدی « ای مردان ، بکوشید یا جامه ی زنان بپوشید . » ، « کوشیدن » به معنی جنگ کردن است . جمله ای را در متن بیابید که به این معنی به کار رفته باشد .
به خدا سوگند با مردمی در آستانه ی خانه شان نکوشیدند ، جز که جامه ی خواری بر آنان پوشیدند .

(شاعر دزد)

روزی انوری در بازار بلخ می گشت ؛ هنگامه ای دید . پیش رفت و سری در میان کرد . مردی را دید که ایستاده و قصاید انوری به نام خود می خواند و مردم او را آفرین می خواندند . انوری پیش رفت و گفت : ای مرد ، این اشعار کیست که می خوانی ؟ گفت : اشعار انوری . گفت : تو انوری را می شناسی ؟ گفت : چه می گویی ؟ انوری منم ! انوری بخندید و گفت : شعر دزد دیده بودم اما شاعر دزد ندیده بودم .
(بهارستان جامی)

* درس بیست و دوم * (هجرت . اعتراف . تقلید)

** تاریخ ادبیات :

* یوهان ولفگانگ گوته :

– شاعر و حکیم آلمانی

– با قوه ی تخیل بی نظیر ، روح بلند پرواز ، قدرت بیان و قلم سحرانگیز نه تنها بر ادب آلمان که بر ادبیات جهان عصر خویش تأثیری ژرف و گسترده گذاشت .

– گوته علاوه بر ادبیات در پزشکی و علوم طبیعی نیز مطالعاتی داشت .

– کتاب هایی چون « تغییر حال گیاهان » ، « تئوری رنگ ها » را در زمینه ی علمی نوشت .

– مهمترین آثار ادبی گوته عبارتند از : ورتر ، فاوست ، اگمونت ، نغمه های رومی ، دیوان شرقی- غربی

– گوته دلبسته و شیفته ی حافظ بود .

– دیوان شرقی – غربی گوته یکی از عالی ترین آثار شعر و حکمت گوته و یکی از بزرگترین آثار ادب آلمان و اروپاست

و بیش از آنکه به آلمان و اروپا متعلق باشد ، از آن ایران است ؛ چون اگر حافظ نبود و گوته با خواندن دیوان او ، آن

شوق و شیفتگی را پیدا نمی کرد ، بی شک جز با دنیای مبتذل و تصنعی عصر خویش آشنا نمی شد .

– در این درس ارادت گوته نسبت به حافظ مشهود است .

* تاج ها در هم می شکنند و امپراطوری ها به خویش می لرزند : (تاج مجازاً پادشاهی و حکومت)

* آب خضر : آب حیات . آب زندگانی (استعاره از اشعار حافظ) * تسلی بخش : آرامش بخش

* پرده دریدن : کنایه از آشکار کردن راز . رسوا کردن * چون تو قافیه پردازم : مانند تو شعر بگویم .

* لباس الفاظ : اضافه ی تشبیهی * هیچ کلامی را دوبار در قافیه نیاورم مگر آنکه با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد

: یعنی جناس تام باشد که در ظاهر یکسان و در معنی متفاوتند . * موج آتشین : استعاره از کلام حافظ

** خودآزمایی :

۱- گوته مفهوم « آب خضر » را از حافظ گرفته است . در دیوان حافظ دو بیت بیابید که به این مفهوم اشاره داشته باشد .

* آب حیوان تیره گون شد ، خضر فرخ پی کجاست / خون چکید از شاخ گل ، باد بهاران را چه شد

* آبی که خضر حیات از او یافت / در میکده جو که جام دارد

۲- مفهوم بیت « برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر / وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد ، در کدام عبارت آمده است ؟

ای حافظ ! همچنان که جرقه ای برای آتش زدن و سوختن شهر امپراطوران کافی است ، از گفته ی شورانگیز تو چنان

آتشی بر دلم نشسته که سراپای این شاعر آلمانی را در تب و تاب افکنده .

۳- با توجه به متن ، بین سه مقوله ی « آتش و عشق و شعر » چه تناسبی وجود دارد ؟

هیچ کدام از این سه مورد (آتش . عشق . شعر) پنهان نمی مانند و افشاگر هستند .

۴- زیباترین توصیف گوته را از حافظ در کدام قطعه می توان دید ؟ قطعه ی تقلید (تو آن کشتی ای که مغرورانه ...)

۵- نمونه ای از تکرار قافیه را که دارای دو معنی باشد ، بیابید :

آتش است این بانگ نای و نیست باد / هرکه این آتش ندارد نیست باد

خرامان بشد سوی آب روان / چنان چون شده بازجوید روان

* فصل هشتم *

(درآمدی بر ادبیات معاصر)

**** تاریخ ادبیات :**

*** ادبیات معاصر :**

تحولات ادبی جامعه ی ایران را از زمان امضای مشروطیت (۱۳۲۴ هـ . ش) تا به امروز « ادبیات معاصر » نامیده اند

*** عوامل عمده ای که در تحولات ادبی جامعه ی ایران و به وجود آمدن ادبیات معاصر مؤثر بودند :**

۱- آمدن صنعت چاپ به ایران

۲- گسترش روزنامه نویسی

۳- آشنایی ایرانیان با ادبیات اروپایی

۴- نهضت ترجمه و نشر آثار اروپایی

۵- تأسیس مدرسه ی دارالفنون

*** در دوران معاصر (بعد از مشروطه) چه تغییراتی در نثر ایجاد شد ؟**

۱- زبان نوشته ها به زبان مردم نزدیک شد . (قبل از مشروطه نوشته ها به دربار یا خواص اختصاص داشت و به همین خاطر پر از تصنع و دشواری و تکلف بود اما در این دوره ، مثل ها ، اصطلاحات قصه ها و زندگی مردم عادی به ادبیات راه یافت .)

۲- واقعیات زندگی ، دردهای اجتماعی ، بحث درباره ی حکومت و دولت و طرح اندیشه های نو ، موضوع و محتوای بیشتر نوشته ها شد .

۳- پیدایی یک رشته کار علمی و تحقیقی در زمینه ی ادبیات و علوم نظری با تأثیر پذیری از کار شرق شناسان اروپایی ، از جریان های ادبی و فرهنگی این دوره محسوب می شود .

۴- طنز و لطیفه های انتقادی در ابیات این دوره افزایش یافت و کسانی چون دهخدا در این رشته کارهایی کردند و راه را برای نویسندگان روزنامه ها و مجله ها و داستان های فکاهی و انتقادی گشودند .

۵- واژه های مترادف و الفاظ خشک و ناآشنا ، آرام آرام از فضای نوشته ها رخت بر بستند و معنی اندیشی و بیان روشن به لفاظی ها و پرداخت های متکلفانه پایان بخشید .

*** بعد از مشروطیت چه تحولاتی در شعر ایجاد شد ؟**

۱- شعر این دوره با پویایی و تازگی محتوا و طرح مسائلی چون آزادی ، وطن ، قانون ، کارگران و ... توانست با جنبش مشروطیت هم گام شود . با این همه هنوز اندیشه ی تغییر در ساخت و صورت شعر به طور جدی و عمیق مطرح نشده بود .

۲- در همین سال ها عشقی ، لاهوتی ، دهخدا ، اشرف الدین حسینی (نسیم شمال) و ایرج میرزا هر یک کوشیدند تا راهی نو در شهر بگشایند . (با پس و پیش کردن قافیه ها)

۳- پس از آنها نیز چهره هایی چون تقی رفعت ، شمس کسمایی ، جعفر خامنه ای و لاهوتی با سرودن اشعاری فارغ از قید تساوی مصراع ها و قافیه بندی های معمول ، به ایجاد شیوه ای تازه کمک کردند .

۴- سرانجام نیما یوشیج (علی اسفندیاری) با سرودن قطعه ی « افسانه » در سال ۱۳۰۱ آغازگر تحولی بزرگ شد و پس از آن در سال ۱۳۱۶ شعر ققنوس را که از نظرگاه تخیل و وزن آرایبی و قافیه بندی با شعر گذشتگان کاملاً متفاوت بود ، عرضه کرد .

* عصر نیمایی به دلیل رویدادهای مهم به چند دوره تقسیم می شود :

- ۱- دوره ی اول : از ۱۳۰۴ (آغاز سلطنت رضاخان) تا شهریور ۱۳۲۰ (آغاز حکومت محمدرضا پهلوی)
- ۲- دوره ی دوم : از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (کودتای ۲۸ مرداد)
- ۳- دوره ی سوم : از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ (قیام پانزده خرداد)
- ۴- دوره ی چهارم : ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ (انقلاب اسلامی)

* ویژگی های دوره ی نخست از عصر نیمایی (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰) :

- دوره ی درخشش نیما و جدال بر سر کهنه و نو

* ویژگی های دوره ی دوم (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) :

- دوره ی تأثیر نیما بر دیگران و شکوفایی شیوه ی او
- انتشار نشریه های ادبی مانند روزگار نو ، پیام نو ، مجله ی سخن (که در آنها جز نقد و تحلیل ها ، آثار متجددان و وفاداران به سنت شعری گذشته چاپ می شد .)
- در این دوره نخستین کنگره ی نویسندگان ایران تشکیل شد . (که عمدتاً وفاداران به شیوه ی نیما بودند .)
- شعر سپید (یا شعر متثور) محصول این دوره است .

* ویژگی های دوره ی سوم (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲) :

- شعر نو تغزلی گسترش یافت . (محتوای بعضی از این شعرهای تغزلی ، مسائل غیر اخلاقی و فاقد ارزش اجتماعی و نیز یأس و ناامیدی بود که از نفوذ و گسترش اندیشه های غیر مذهبی در شعر ، تحت تأثیر اندیشه های شرقی و اروپایی حکایت داشت .)
- زبان رمز گونه و ادبیات اجتماعی و حماسی که چندان خوشایند رژیم نبود ، رواج پیدا کرد .

* ویژگی های دوره ی چهارم (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷) :

- دوره ی کمال جریان های ادبی دوره ی پیشین
- در این دوره زبان شعر بارورتر و شفاف تر و فضای شعر با مسائل اجتماعی همراه تر و پیوسته تر است .

* از برجسته ترین و مشهورترین چهره های شعری پس از نیما ، مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری را می توان نام برد .

* پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مضامین تازه ، پویا ، انقلابی و اجتماعی با الهام از فرهنگ اسلامی و عناصر پرشور حماسی به ویژه عاشورای حسینی ، فضای نثر و شعر را پر کرد .

poorkhali

شرح درس ۲۲

** تاریخ ادبیات :

- + از ویژگی های بارز شعر نیمایی ، پرداختن به مسائل اجتماعی با زبانی نمادین است .
- + شاعر با بهره گیری از عناصر محیط خویش به بیان دردها و تنگناهای جامعه می پردازد .
- + شعر « می تراود مهتاب » تصویر عصر شب زده و جامعه ی غفلت آلودی است که نیما در آن زندگی می کند .
- + شاعر که به خاطر سستی و خواب زدگی جامعه ، دلش گرفته است ، در پی یافتن راهی است که بیداری و آگاهی را به جامعه برگرداند .

(می تراود مهتاب)

می تراود مهتاب / می درخشد شب تاب / نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک / غم این

خفته ی چند / خواب در چشم ترم می شکند :

* مهتاب : استعاره ی مکنیه (ولی تشخیص نیست) (مهتاب مانند آبی می تراود و می چکد) .

* می تراود : از مصدر تراویدن : تراوش کردن . چکیدن * شب تاب : کرم شب تاب . آنچه در شب بدرخشد .

* مهتاب و شب تاب : نماد روشنی و اندیشه های نورانی و حقیقت جویی و آزادی خواهی (نکته : در اشعار نیمایی بیشتر کلمات بار معنایی حقیقی خود را ندارند و نماد و نشانه ی معنی دیگری می باشند . البته هرچند نماد خود نوعی استعاره است ولی خیلی از این کلمات را می توان به عنوان کنایه یا مجاز هم گرفت . مثلاً خواب در ابیات زیر نماد غفلت و ناآگاهی است . هرچند نماد نوعی استعاره است ولی خواب را می توان به علاقه ی ملازمت یا ... مجازاً غفلت و ناآگاهی هم توجیه کرد .)

* خواب (در مصرع سوم) : نماد غفلت و ناآگاهی * خفته : صفت جانشین اسم (انسان خفته) (این خفته ی چند : این چند خفته) ؛ نماد انسان های ناآگاه و غافل * خواب (در مصرع پنجم) : نماد آرامش * چشم تر بودن : کنایه از اشکبار و غمگین بودن * شکستن خواب در چشم : کنایه از بیدار و هوشیار شدن (در مصرع سوم) . آرامش و آسایش را از دست دادن (در مصرع پنجم)

* نشانده های روشنی و آزادی خواهی در این عصر شب زده و پر از غفلت و بی خبری وجود دارد ولی مردم جامعه در خواب غفلت و بی خبری به سر می برند و غم و اندوه این مردم نادان و بی خبر از اوضاع جامعه ، آرامش و آسایش را از من گرفته است .

نگران با من استاده سحر / صبح می خواهد از من / کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را /

بلکه خبر :

* نگران : ایهام : ۱. در حال نگاه کردن ۲. آشفته و پریشان * سحر : استعاره مکنیه و تشخیص (سحر مانند انسانی ایستاده

و می نگیرد) * صبح : استعاره مکنیه و تشخیص * سحر و صبح : نماد روشنی بخشی و پیروزی

* دم : نفس * مبارک دم : دم مبارک . نفس خجسته و مسیحایی ؛ تلمیح دارد به دم و نفس حضرت مسیح که مردگان را زنده می کرد . * او : صبح * به جان باخته : مرده ؛ کنایه از ناآگاه و غافل * خبر آوردن : با خبر کردن . بیدار و

هوشیار کردن * در ادبیات باد صبا که در هنگام سحر و صبح می وزد ، نشانه ی زنده کردن و با نشاط کردن است . زیرا گلها و

گیاهان را در بهار زنده و شاداب می کند ؛ (نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد / عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد)

** سحر نیز به همراه من نگران بیدار کردن مردم از خواب غفلت است و صبح نیز از من می خواهد تا با نفس مسیحایی و

جانبخش او (با سخنان آگاه کننده) این مردم غافل را زنده و بیدار کنم .

در جگر لیکن خاری / از ره این سفرم می شکند :

* خار : استعاره از غم و اندوه و رنج * این سفر : استعاره از آرزوها و خواسته های شاعر که در ذهن خود می پرورد .

* خار در جگر شکستن : کنایه از رنج کشیدن و آزار دیدن

* ضمیر « م » در آخر « سفرم » ، مضاف الیه « جگر » است = لیکن از ره این سفر خاری در جگرم می شکند .

** در راه رسیدن به این آرزوها و خواسته ها (بیدار کردن مردم) ، به درد و رنج و اندوه دچار می شوم .

نازاک آرای تن ساق گلی / که به جانش گشتم / و به جان دادمش آب / ای دریغا به برم می شکند :

* نازک آرای تن ساق گل : تن ساقه ی نازک آرای گل = ساقه ی نازک گل ؛ استعاره از آرزوها و اندیشه های شاعر (که در

لطافت و شکنندگی مانند ساقه ی گل است .)

* نقش ضمیر « ش » در « جانش » ، مفعول است و در « دادمش » ، متمم است . * گشتم : کاشتم . پرورش دادم

* با جان کشتن و با جان آب دادن : کنایه از با تمام وجود مواظب بودن و پرورش دادن

** آن اندیشه ها و آرزوهای لطیفی که با تمام وجود آنها را در ذهن خود پرورش دادم ، افسوس که در حال از بین رفتن هستند

(- مفهوم : شاعر به خواسته ی خود مبنی بر آگاه کردن و بیدار کردن مردم از خواب غفلت و آگاهی از اوضاع جامعه نرسید .)

دست ها می سایم / تا دری بگشایم / بر عبث می پایم / که به در کس آید / در و دیوار به هم ریخته

شان / بر سرم می شکند :

* دست ساییدن : کنایه از تلاش کردن . خود را آماه کردن

* دری گشودن : کنایه از پیدا کردن راه حل و گشودن راهی به سوی روشنی و بیداری مردم

* عبث : بیهوده * بر عبث می پایم : بیهوده انتظار می کشم .

* به در کس آید : کنایه از کسی از خواب غفلت بیدار شود .

* در و دیوار به هم ریخته شان : نماد یا استعاره از اوضاع نابسامان جامعه و مشکلات و ناآگاهی های مردم

** تلاش می کنم تا دری به سوی روشنی و بیداری مردم باز کنم اما انتظارم بیهوده است چون هیچ کس به سوی بیداری و آگاهی

قدمی بر نمی دارد . در عوض ناآگاهی ها و وضع نابسامان جامعه مانند آواری بر سرم خراب می شود و ناامید و رنجورم

می سازد .

می تراود مهتاب / می درخشد شبتاب / مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها / کوله

بارش بر دوش / دست او بر در ، می گوید با خود / غم این خفته ی چند / خواب در چشم ترم

می شکند :

* آبله : تاول زدن و ورم کردن پوست * پای آبله ماندن : کنایه از رنجور و خسته شدن

* دهکده : نماد جامعه ی شاعر * مردی تنها : خود شاعر . نیما * کوله بار : استعاره از آرزوها و خواسته ها و افکار

شاعر که به ناامیدی بدل شده است . * کوله بار بر دوش بودن : کنایه از آماده ی حرکت بودن ؛ اشاره دارد به اینکه شاعر در

این جامعه نتوانسته است به هدف خود که آگاه کردن مردم است ، برسد ؛ به ناچار کوله بار آرزوهایش را بسته و قصد دارد از میان

مردم برود . * دست بر در بودن : کنایه از منتظر یاری و کمک بودن . کنایه از خسته و رنجور بودن (چون کسی که کوله

باری سنگین بر دوش داشته باشد ، برای بلند کردن آن ناچار است از در یا دیواری کمک بگیرد و ...)

**** آزادی و روشنی و حقیقت طلبی همانند مهتاب و شبتابی می درخشند . (زمینه ی بیداری و آزادی فراهم است .) من همانند فردی تنها هستم که در راه آرزوی بیدار کردن مردم ، خسته و رنجور شده ام و کوله بار آرزوهایم را بر دوش گرفته ام و منتظر یاری مردم و آگاه شدنشان هستم (ولی انتظارم بیهوده است) و با خود می گویم غم و اندوه این مردم غافل و نادان ، خواب راحتی و آرامش را از من گرفته است .**

**** جواب خودآزمایی :**

۱- پنج عنصر طبیعی را که نیما از محیط اطراف خود برگرفته است ، بیان کنید .
شب تاب . مهتاب . گل . خار . سحر . صبح . دهکده . دیوار و ...

۲- راه دراز سفر ، چه رنجی را برای شاعر به بار آورده است ؟
پای او را پر از آبله و تاول کرده است و رنجور و خسته اش ساخته است .

۳- منظور شاعر از « در و دیوار به هم ریخته » چیست ؟
وضع آشفته و نابسامان جامعه و غفلت و بی خبری آنها از وضع کشور

۴- آخرین تصویری که شاعر از خویش در برخورد با جامعه ی خود می سازد ، چیست ؟
نومیدانه انتظار می کشد که مردم به سوی بیداری و آزادی خواهی درمی باز کنند و شاعر را یاری کنند ولی این آرزو به نتیجه نمی رسد و آرامش و آسایش شاعر را از بین می برد .

۵- در این شعر دو ترکیب زیبا پیدا کنید .
غم این خفته ی چند - نازک آرای تن ساق گلی - قوم به جان باخته - مبارک دم و ...

۶- نمونه ای بیابید که در آن شاعر به پدیده ای طبیعی ، ویژگی انسانی بخشیده است ؟
نگران با من استاده سحر / صبح می خواهد از من

۷- « دست ساییدن » و « پای آبله ماندن » کنایه از چیست ؟
تلاش و جست و جو کردن / آزرده و رنجور و خسته شدن



(معنی درس بیست و چهارم (خون هشتم) و بیست و پنجم (صدای پای آب) یعنی از ص ۱۰۷ تا ۱۲۴ کتاب ، در این جزوه نیامده است و در کتاب توضیح داده خواهد شد .)

شرح درس بیست و پنجم

(پیش از تو) از سلمان هراتی

** تاریخ ادبیات :

+ سلمان هراتی از شاعران توانای پس از انقلاب اسلامی است .

+ روانی زبان و بهره گیری و تأثیر پذیری از محیط و فضای معنوی انقلاب و اندیشه ی پویا از ویژگی های شعر هراتی است .

+ سه مجموعه شعر او عبارتند از :

۱- از آسمان سبز ۲- از این ستاره تا آن ستاره ۳- دری به خانه ی خورشید

+ شعر زیر از مجموعه ی « دری به خانه ی خورشید » انتخاب شده است .

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت / شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت

* تو : امام خمینی * آب : نماد (استعاره) مردم و آزادی خواهان * دریا شدن : کنایه از اتحاد

* شب : نماد ظلم و ستم و استبداد حاکم بر جامعه فردا شدن : کنایه از فرا رسیدن پیروزی

* قبل از اینکه تو به پا خیزی ، نیروهای مردمی و انقلابی پراکنده و نامتحد بودند . ظلم و استبداد بر جامعه حاکم بود

و هیچ کس جرأت قیام و رسیدن به آزادی و پیروزی نداشتند .

بسیار بود رود در آن پرزخ کبود / اما دریغ ، زهره ی دریا شدن نداشت

* رود : نماد مردم و آزادی خواهان * پرزخ کبود : نماد جامعه ی پر از خفقان و استبداد و ستم

* زهره : کیسه ی صغرا یا زرداب که در هنگام ترس می ترکد . مجازاً جرأت و شهامت

* در آن جامعه ی پر از خفقان و ستم ، گروه های انقلابی بسیار زیاد بودند ولی هیچ کس جرأت به هم پیوستن و

قیام را نداشتند .

poorkhali

در آن کویر سوخته ، آن خاک بی بهار / حتی علف اجازه ی زریبا شدن نداشت
* کویر سوخته / خاک بی بهار : نماد ایران و جامعه ی قبل از انقلاب * بهار : نماد آزادی و خوشبختی
* علف : استعاره ی مکنیه و تشخیص (علف مانند انسانی تصور شده است که اجازه ندارد ...)
* مفهوم : خفقان حاکم بر جامعه
* در آن جامعه ی پر از خفقان و ستم ، هیچ کس اجازه ی خودنمایی و آزادی خواهی و ابراز عقیده نداشت .

گم بود در عمیق زمین شانه ی بهار / پی تو ولی زمینی ی پیدا شدن نداشت
* عمیق زمین ← عمق زمین * زمین : نماد ایران * شانه ی بهار : استعاره ی مکنیه و تشخیص (بهار مانند انسانی است که شانه دارد .)
* آزادی و آسایش مردم در این کشور ناپیدا و پنهان بود و بدون حضور تو زمینی ها ی آزادی و آسایش مردم به وجود نمی آمد .

دل ها اگرچه صاف ، ولی از هراس سنگ / آینه بود و میل تماشا شدن نداشت
* سنگ : نماد ستم حاکمان و شکنجه ی آزادی خواهان * دل به آینه تشبیه شده است .
* تماشا شدن : کنایه از جلوه گری و قیام و در صحنه ی مبارزه و آزادی خواهی حاضر شدن .
* هرچند دل مردم انقلابی و آزادی خواه ایران همانند آینه صاف و پاک بود ولی از ترس ستم و شکنجه ی رژیم شاه ، جرأت ابراز عقیده و قیام را نداشتند .

چون عقده ای به پغص فرو بود حرف عشق / این عقده تا همیشه سر و آشدن نداشت
* عقده : در اصل به معنی گره (غم و اندوه و سرکوفتگی) * حرف عشق به عقده تشبیه شده است .
* عقده (مصراع دوم) : استعاره از حرف عشق * سر : مجازاً قصد و اندیشه
* نشان دهنده ی فضای ناامید کننده ای که بر جامعه حکمفرماست و مردم امید آزادی و آسایش ندارند ولی با آمدن امام این ناامیدی ها به امید بدل شد و آرزوی مردم برآورده شد و ...)
* عشق و آزادی مردم با بغض و ناراحتی گره و پیوند خورده بود و به نظر می رسید که این گره هرگز باز شدنی نباشد .

** جواب خودآزمایی :

- ۱- منظور کلی بیت پنجم چیست ؟
خفقان و استبداد حاکم بر جامعه که مردم از ترس شکنجه ی مأموران رژیم شاه ، توان ابراز عقیده و قیام و آزادی خواهی نداشتند .
- ۳- منظور از برزخ کبود چیست ؟
جامعه ی پر از خفقان ایران قبل از انقلاب
- ۴- این شعر از کدام نوع توصیف به شمار می آید ؟
نمادین

poorhadidi

* فصل نهم *

(در آمدی بر ادبیات داستانی)

* ادبیات داستانی :

– منظور از ادبیات داستانی (fiction) آثاری است که ماهیت داستانی و تخیلی دارند ؛ مانند قصه ها ، داستان های کوتاه ، رمان و ...

* قصه های گذشته را می توان به صورت زیر تقسیم بندی کرد :

۱ – قصه هایی در فنون و رسوم کشورداری و آیین فرمانروایی ، مملکت داری ، لشکرکشی ، بازرگانی ، علوم رایج زمان ، عدل و سیرت نیکوی پادشاهان و وزیران و امیران ؛ مانند : حکایت های سیاست نامه (سیر الملوک) ی خواجه نظام

الملک توسی

۲ – قصه هایی در شرح زندگی و کرامات عارفان و بزرگان دینی و مذهبی ؛ مانند : حکایت های اسرار التوحید از محمد

بن منور

۳ – قصه هایی در توضیح و شرح مفاهیم عرفانی ، فلسفی و دینی به وجه نمادین (سمبلیک) ؛ مانند « عقل سرخ »

سهروردی – « منطق الطیر » عطار

۴ – قصه هایی که جنبه های واقعی و تاریخی و اخلاقی آن ها به هم آمیخته است و بیشتر از نظر اثر و شیوه ی

نویسندگی به آنها توجه می شود ؛ مانند « مقامات حمیدی » از حمید الدین بلخی – گلستان سعدی

۵ – قصه هایی که جنبه ی تاریخی دارند و اغلب در ضمن وقایع کتاب های تاریخی آمده اند ؛ مانند قصه های تاریخ

بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی

۶ – قصه هایی که از زبان حیوانات روایت می شود و در آن ها نویسندگانه اعمال و احساسات انسان را به حیوانات نسبت

می دهد ؛ مانند کلیله و دمنه ی ابوالمعالی نصرالله منشی (در ادبیات خارجی به این نوع قصه ها و افسانه های تمثیلی

، « فابل » می گویند .

۷ – قصه هایی در زمینه ی تعلیم و تربیت ؛ مانند قصه های قابوس نامه اثر عنصر المعالی کیکاووس – چهارمقاله ی

احمد عروضی سمرقندی

۸ – قصه هایی که بر اساس امثال و حکم فارسی و عربی تنظیم شده اند ؛ مانند « جامع التمثیل » حبله رودی

۹ – قصه هایی که محتوای گوناگون دارند ؛ از معرفت آفریدگار و معجزات پیامبران و کرامات اولیا و تاریخ پادشاهان و

احوال شاعران و گروه های مختلف مردم تا شگفتی های دریاها ، شهرها و حیوانات و ... مانند : « جوامع الحکایات و

لوامع الروایات » نوشته ی محمد عوفی

۱۰ – قصه های عامیانه که حاوی سرگذشت ها و ماجراهای شاهان ، بازرگانان و مردان و زنانی گم نام است که برحسب

تصادف با وقایعی عبرت انگیز و حکمت آموز و حوادثی شگفت روبرو شده اند . مانند « سمک عیار » از فرامرز بن

خداداد کاتب ارجانی – « هزار و یک شب » از عبد الطیف طسوجی

powerkhadi

* ادبیات داستانی جدید تقریباً از اوایل مشروطیت و تحت تأثیر ادبیات اروپایی در ایران شکل گرفت .

* بعد از نهضت مشروطیت چه تغییری در ادبیات داستانی صورت گرفت ؟

بعد از مشروطیت نویسندگان کوشیدند که به مسائل اجتماعی و رنج های بشری و طبقات محروم جامعه بپردازند و علیه زور و بی عدالتی به پا خیزند . از این رو تحت تأثیر ادبیات داستانی غرب از اسلوب قصه نویسی گذشته فاصله گرفتند و با آموختن اصول فنی داستان نویسی غرب ، رمان گونه هایی توأم با انتقاد هایی تند و مستقیم و گاه آمیخته به هجو درباره ی اوضاع اجتماعی ایران نوشتند .

* دهه ی آغازین سال ۱۳۰۰ شمسی دورانی تعیین کننده برای ادب معاصر به ویژه داستان نویسی است ؛ چرا که در این زمان نخستین نمونه های رمان اجتماعی در پاسخ به مقتضیات اجتماعی و فرهنگی پدید آمد .



pourkhalidi

* درس ۲۵ *

(قصه ی عینکم)

- * تعلیمی : عصای سبک * فرنگی مآپی : دارای مدل و شیوه ی اروپایی
- * تَجَدَد : تازه و نو شدن . جدید گرایي * مسیو : کلمه ی فرانسوی به معنی آقا
- * مَثَل عَلَم ِ پَرِيد می مانید : کنایه از اینکه خیلی بلند قد هستید .
- * شُورِبا : نوعی آش (با : آش) * چوهر شُرارتِ داشتَم : بدذاتی و شر در وجودم بود .
- * لوطی پازی : دعوا * فحش چارواداری : فحش رکیک و زشت
- * چاروادار : چهارپادار . کسی که حیوانات بارکش را می راند و با آنها باربری می کند .
- * دَشْت : پیش مزد . فروش اول هر کاسب . دست لاف * شَماتت : سرزنش * افسار گسیخته : افسار پاره شده .
- رها * هر دم پیل : (در اصل ترکی است : هر دن بیر) بی نظم و ترتیب
- * هپل و هپو : بی بند و بار و نامنظم و شلخته * پور شدن : کنایه از شرمنده شدن . خجلت زده شدن
- * په رگ غیرتم پر می خورد : کنایه از اینکه ناراحت می شدم . * سن : صحنه ی نمایش
- * شامورتنی : اصطلاح حقّه بازی . حقّه ی مخصوصی که حقّه بازان با آن عملیات عجیب انجام دهند .
- * اشباح : ج شبح : سیاهی که از دور به نظر می رسد . * مَهملی : بیهودگی
- * ولنگاری : سهل انگاری . بی بندوباری * سمساری : مستعمل فروشی . جایی که کالاهای دست دوم می فروشد . * فرام :
- فریم . قاب عینک * پیرزن کذا : پیرزن مذکور . آن پیرزن
- * قلا کردم : شیطنت کردم . کلک زدم . * مُصَحَّک : خنده آور * طالع : نمایان
- * اُرسی : نوعی در قدیمی که عمودی باز و بسته می شود . مجازاً اطاقی که دارای چنین دری بوده است .
- * رجحان : برتری * حاصل سن زده : محصول آفت زده
- * کاسه ای زیر نیم کاسه است : کنایه از اینکه نقشه و حيله ای در کار است .
- * یغور : (در اصل ترکی) درشت و ناهموار * پَر و پَر : با دقت . با حیرت
- * مسعود : حیرت زده * قوال : بازیگر نمایش های دوره گردی
- * هفت صندوقی : گروه های نمایشی دوره گردی بودند که با اجرای نمایش ، موجب سرگرمی و خنده ی مردم می شدند . به هر یک از این بازیگرها قوال می گفتند .
- * تعرّض کرد : پرخاش کرد . * چونّت پالا پیاد : کنایه از اینکه بمیری
- * کتاب « شلوارهای وصله دار » : از رسول پرویزی

* خود آزمایی :

- ۵- دو ویژگی برجسته ی نثر این داستان را بیان کنید : زبان محاوره و عامیانه – بیان طنز آمیز و کنایه آلود
- ۶- واژه ی « سن » در این درس با سه معنی و کاربرد مستقل آمده است . این سه معنی کدام اند ؟
صحنه ی نمایش (چشم را به سن دوختم .) آفت (مثل حاصل سن زده)
زمان عمر (قد بنده نسبت به سنم همیشه دراز بود .)
- ۸- منظور نویسنده از « چشم مسلح » چیست ؟ امروزه « چشم مسلح » به چه می گویند ؟
چشمی که عینک دارد / چشمی که از طریق دوربین های حساس نجومی و میکروسکوپی و تلسکوپ می بیند .

konkuru.ir

(آخرین درس)

** تاریخ ادبیات :

* آلفونس دوده :

– از نویسندگان نامدار فرانسه

– « نامه های آسیاب من » و « قصه های دوشنبه » اثر اوست که به فارسی برگردانده شده است .

– داستان « آخرین درس » از کتاب « قصه های دوشنبه » انتخاب شده است که ترجمه ی دکتر زرین کوب می باشد

– نویسنده در داستان « آخرین درس » ، احساسات میهن دوستانه را از زبان کودکی دبستانی بیان کرده است .

* عتاب : خشم و سرزنش * رُعبِ انگیز : ترسناک * ژنده : کهنه * اِبْهَت : شکوه و هیبت

* ستیر : درشت و ضخیم * صدای گرم – خاطرات تلخ : حس آمیزی

* متنبه : هوشیار و آگاه * ملامت : سرزنش * اهتمام : سعی و تلاش

* مقهور : مغلوب . شکست خورده * اهتزاز : حرکت و جنبش * غرس : کاشتن نهال

* مُعَمَّر : سالخورده و پیر * چلی : روشن و آشکار * طنین : آواز و صدا

* برای کسی خواب دیدن : کنایه از نقشه ی بدی برای کسی کشیدن

